

بازهم فرصتی برای از دست دادن

قرار است طی "انتخابات" آتی، دهمین ریاست جمهوری اسلامی، "تعیین" شود. شورای نگهبان، نهادی که نمادی دیگر از ساختار غیردمکراتیک نظام جمهوری اسلامی را نشان می‌دهد، این "حق" را برای رای‌دهندگان قائل شده است تا در "انتخاب" یکی میان چهار تن از مسئولان و دست‌اندرکاران رژیم جمهوری اسلامی در گذشته و حال، باوی همکاری کنند. واژه "انتخاب" در این ساحت هم مانند بسیاری از گفتارهای دیگر، تهی از مفهوم واقعی آن گشته است. این را شرایط کا ندیداشدن و نیز تقلبات و اعمال نفوذهای شناخته شده که از طرف برخی از صاحب منصبین رژیم هم به دفعات اقرار شده است، نشان می‌دهد.

طبق قوانین موجود در جمهوری اسلامی، شرایط پذیرش کا ندیداتوری برای احراز مقام رئیس جمهور اسلامی، به گونه‌ای است که بخش بزرگی از جامعه را شایسته "نیل" به آن نیست. تمامی زنان از یکطرف و از طرفی دیگر، "رجالی" که یا ضمن شیعه بودن به ولایت فقیه اعتقاد نداشته و یا غیر شیعه و غیر مذهبی به شمار می‌روند، از حق کا ندیداشدن برخوردار نیستند. صافی شورای نگهبان هم، خوانی دگرازخوانهاست که در این راه قرار داده شده است.

علاوه بر همه این موارد، با توجه به قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی، مقام "رئیس جمهور اسلامی"، از هیچ اختیار پایه‌ای و واقعی برخوردار نیست. تاریخ سی‌سال گذشته جمهوری اسلامی، آنرا به اثبات رسانده است.

حاکمیت جمهوری اسلامی مانند هر جمع و تجمعی "خودی"، در درون دارای گرایشاتی گوناگون است که می‌توانند از سلیقه و روش متفاوتی برای پیشبرد "منافع نظام" برخوردار باشند و در میان خود به رقابت هم پردازند. این تفاوت از یکطرف ناشی از منافع ویژه هر یک از آنان و پایه‌ها و حامیان آنها و از طرف دیگر نگرانی از عاقبت کل "نظام" و چاره‌جویی برای حفظ و یا جلوگیری از اضمحلال آن، می‌باشد. همه گرایشات حکومتی اما نیک می‌دانند که برای ماندگار شدن به مشروعیتی ولو ظاهری در داخل و خارج نیاز دارند. فرصت "انتخابات" ضمن این‌که تناسب قوای درونی هر یک از گرایشات درونی را تا حدودی تعیین می‌کند اما بالاتر از آن، مجالی برای حاکمان است که از مردم طلب مشروعیت کنند و به جهانیان، آزادی انتخابات و حقانیت نظام را ثابت کنند تا هم از گزند نیش‌های حقوق بشری در مصون باشند و هم در درون با خیال آسوده به اعمال و رفتار تاکنونی و شناخته شده خویش، ولوبه شیوه‌های

متفاوت، ادامه دهند. بارها و بارها حکومتیان اقرار کرده‌اند که کشاندن مردم به پای صندوقها مهم است نه آنچه که بربرگه رای آنها نوشته می‌شود.

باطولانی شدن عمرنظام و برملاشدن تدریجی ماهیت آن برای بخشهای مهمی از جامعه، با ادامه مقاومت و مبارزه مردم به اشکال گوناگون، شکاف درمیان "بالائیها" برای چگونگی حفظ قدرت پدیدارآمد. برای نجات آفرینان نظام، انتخابات فرصتی برای سوق دادن خواستهای اجتماعی به آن مسیری شد که نه تنها پایه‌های رژیم را به مخاطره نیاندازد بلکه بتواند از تعمیق مبارزات و اقدامات اجتماعی بکاهد. با تجربه اصلاح‌طلبان، این فرصت انتخاباتی هم از دست نظام رفت و در دوره‌های اخیر شاهد افت محسوس تعداد رای‌دهندگان بوده‌ایم. شرایط کنونی که محصول سی سال حاکمیت جمهوری اسلامی، یکی از عقب‌افتاده‌ترین و آزادی‌ستیزترین رژیمهای عصر حاضر، ایجاب کرده‌است تا حال و هوای دیگری به این اصطلاح انتخابات داده شود. اوج‌گیری جنبشهای اعتراضی، سازمان‌یابی روبه رشد خواستهای صنفی، مدنی و اجتماعی، رشد آگاهی و دامنه تلاش کوشندگان دانشجویی و روشنفکری، کارگری و کارمندی، زنان و درکنار آنها وضعیت وخیم اقتصادی-اجتماعی و نیز شرایط خارجی و بین‌المللی، نوید تغییر در وضعیت موجود را با خود دارند. طی سالهای گذشته و بویژه در چندین انتخابات گذشته، "نه" مردم به وضعیت موجود، زنگ خطر را برای سردمداران به صدا درآورده‌است.

فعالین اجتماعی و مدنی با آگاهی از فرصتی که به ناچار و هرچند محدود از فضای "انتخابات" و رقابتهای درونی رژیم و افشاگریهای متقابل کاندیداها از همدیگر، بدست می‌دهد، استفاده کرده و با طرح خواستهای متعدد، هم به سازماندهی خویش کمک نموده و هم به ترویج و تبلیغ درمیان جامعه، گرچه با امکانات بسیار ناچیز، می‌پردازند. این امر بیانگر ابعاد وسیعی است که فعالیت سیاسی-اجتماعی به خود گرفته‌است.

روندی که جنبشهای اجتماعی در کارزارهای آزادی‌خواهی و خواست جدائی دین از دولت، مبارزه برای برابری طلبی زنان، جنبش ملیتهای تحت‌ستم، جنبش جوانان و دانشجویان و نیز بویژه اعتراضات و مبارزات کارمندان، معلمین، پرستاران، کارگران و تهیدستان در پیش گرفته‌است بیش از پیش نیاز تغییر را به اثبات رسانده‌است. توقف این روند، و یا دست کم، محدود ساختن دامنه آن، از الزامات بقای نظام است. همه گرایشات در درون حاکمیت بر سر این نکته توافق نظر دارند.

با علم به این نکات است که برخی از مهره‌های رژیم با طرح معدودی از خواسته‌های مطرح در جامعه، آنهم به صورت سطحی و مبهم، سعی دارند با جلب آرا، به سهم بیشتری از قدرت چنگ انداخته و نیز به نوبه خویش سدی در مقابل پیشروی جنبشهای اجتماعی باشند. اینان که طی سی سال گذشته، در قوام نظام جمهوری اسلامی و در تمامی فجایعی که بر سر جامعه ما رفته، یاوری کمال داشته‌اند، با تکیه بر حاکمیت چهارساله آخرین رئیس‌جمهور اسلامی، از خاموشی و سکوت نسبی در دوره پیش، سربرون آورده و به بهانه جلوگیری از ویرانی هرچه بیشتر کشور، دست به دامان آرا مردم شده‌اند تا از فروپاشی هرچه بیشتر نه کشور، بلکه نظام حاکم بر آن جلوگیری کنند. نظامی که مسبب اصلی وضعیتی است که جامعه ما با تحمل صدمات و تلفات هنگفت و جبران‌ناپذیر در آن قرار گرفته‌است. جا دارد سؤال شود که مرز ویرانی یک کشور کجاست و درجه وحد آن چگونه تعیین می‌شود که پس از سی سال تازه به این مسئله پی‌برده شود؟ تهاجم نظامی و لشکرکشی به کردستان و قتل عام و کشتار و سرکوب به دنبال آن و تا به امروز، سپس ترکمن صحرا و خوزستان، سرکوب زنان و محروم ساختن آنان از حقوق ابتدائی، انقلاب فرهنگی و هجوم به دانشگاهها، جنگ و صدور انقلاب، اعدامهای وسیع در دهه شصت و سپس کشتار جمعی زندانیان سیاسی در سال شصت و هفت، ترور شخصیت‌های سیاسی در داخل و خارج، گروگان‌گیری و بمب‌گذاری در کشورهای خارجی، قتل‌های زنجیره‌ای، ماجراجویی اتمی کافی نبودند؟ نابودی سرمایه‌های اصلی جامعه یعنی روشنفکران و نویسندگان، دانشجویان و فرهنگیان، تلاشگران سیاسی و فعالین اجتماعی، پژوهشگران و هنرمندان در کنار چپاول و غارت سرمایه‌های مادی و وضعیت معیشتی تهیدستان و کارگران و زحمتکشان در تمامی دوران حکومت کافی نبودند و می‌بایست منتظر ایام اخیر می‌بود تا به عمق فاجعه پی‌برد؟ معماران ویرانه کنونی، نه تنها تمامی مسئولین نظام و از جمله رئیس‌جمهور فعلی، بلکه تمامی کسانی هستند که در هر شرایط و تحت هر بهانه‌ای، حیات جمهوری اسلامی را هرچه بیشتر ممکن ساخته و می‌سازند و برای حتی نقد و مروری به اعمال خویش، زحمتی به خود نمی‌دهند.

نتیجه انتخابات هرچه باشد اما مبارزه و تلاش در جامعه ادامه خواهد یافت. با همه اوصافی که بر شمرده شد بسی ساده‌انگارانه است که به خاطر تفاوتی، که ممکن است میان این یا آن کاندیدا وجود داشته باشد، مردم به حوزه‌های رای‌گیری فراخوانده شوند، آنهم با این استدلال که بنا به این تفاوت ناچیز، وضعیت مردم اندکی بهبود خواهد یافت. البته این واقعیتی است که در فقدان چشماندازی روشن و علیرغم آگاهی به اعمال تاکنونی رژیم، بخشی از جامعه ما، در حسرت و آرزوی تخفیفی

ولواندک از فشارهای همه‌جانبه، به شعارها و وعده‌های انتخاباتی کسانی که ویرانگران جامعه ما طی سی‌سال گذشته به‌شمار می‌روند، با دیده‌ای مساعد بنگرند. واقعیتی که بادر نظر گرفتن تمامی مصائبی که بردوش آنها سنگینی می‌کند قابل فهم و درک است. اما بلافاصله می‌توان موانع و موارد زیادی را برشمرد که به موجب آنها گفته‌شود متأسفانه تا این نظام و با این خصوصیات پابرجاست، این حسرت بردل خواهد ماند. تحقق وعده‌های تبلیغاتی که ناشی از طرح خواسته‌های روبه‌گسترش و هرچه سازمان‌یافته‌تر بخشهای متفاوت اجتماعی است، با توجه به جایگاه و نقش محدود ریاست جمهوری اسلامی در نظام ولایت‌فقیهی و همچنین سابقه کاندیداها و بطور کلی تجربه‌های پیشین، در اساسی‌ترین وجوه خویش، از کمترین شانس ممکن برخوردار است. به عکس، رونق حوزه‌های رای‌گیری اما، ابزار و بهانه‌ای برای جری‌تر شدن رژیم در مقابله با خواسته‌های عمده و اصلی در داخل و نیز حیاتی همچنان تنش‌آفرین در خارج، به شمار خواهد آمد. استفاده مناسب فعالین اجتماعی و مردم از شرایط فضای انتخاباتی به معنی درگیر شدن در بازی انتخاباتی که قاعده آن توسط دیگرانی و به منظوری معین تعیین‌شده است، نمی‌باشد. تنها مقاومت و مبارزه اجتماعی به صورتی متشکل و سازمان‌یافته است که رژیم را به عقب نشینی وادار خواهد کرد. کاری که توسط بسیاری از کوشندگان اجتماعی و در غالب امر با به جان خریدن تمامی ناملایمات اما با شجاعت در داخل کشور، در حال پیگیری و نضج است. فرصت مناسبی بدست آمده است تا تمامی نیروهای دل‌بند به سعادت انسانی و تلاشگر راه برقراری جامعه‌ای عاری از هرگونه ستم و سرشار از آزادی، فریاد اعتراض توده‌های بی‌بهره از آزادی و اسیر در حصار حاکمیت جمهوری اسلامی را هرچه رساتر به گوش جهانیان برسانند. تجویز نسخه "بد" در مقابل "بدتر" برای جامعه بیماری که از هر دورنج برده و می‌برد، امکان مداوای آن را فراهم نمی‌آورد بلکه تجدید شکافی است که از پس دوم خرداد میان نیروهای سیاسی بوجود آمد که به تبع آن صدای خاموشان، پژواکی شایسته پیدا نکرد. ادامه این سیاست به ادامه ترمیم چهره جمهوری اسلامی در خارج کمک کرده و در پی آن بهانه‌ای دیگر برای محافل بین‌المللی در ادامه بی‌تفاوتی نسبت به فجایعی که در عمق جامعه اتفاق می‌افتد و محدود ساختن دایره اقدامات اپوزیسیون در پشتیبانی از مردم و جنبشهای اجتماعی است. آیا سیر در این مسیر مسدود و تکرار آنچه که رفت در درازمدت به سود جامعه ماست؟ وقت و هنگامه بحث و گفتگو، تدوین و ارائه برنامه و راهکار برای تجدید بنای جامعه است. این فرصت برای از دست ندادن است.

"داد" گران در مقابل "ستد" ارزان، به تقویت نهادهای مدنی و پیشرفت و تعمیق آزادیها و قطع ریشه همه نابرابریها و تضیقات کمک بایسته‌ای

نخواهد کرد. عدم حضوردرپای صندوقهای رای و "نه" دیگری به رژیم، به موقعیت نیروهای خواهان تحول راستین درجامعه، استواری خواهد بخشید.

این "نه" بمثابه تنها "حق" واقعی مردم به ستوه آمده که ازهیچ امکان و ابزاردرخور و مناسبی برای نیل به خواسته‌هایش برخوردارنیست، به اشکال گوناگونی بیان شده و می‌شود و درحال حاضر، سلاحی در دست مردم است که ترجمان اساسی‌ترین و اصلی‌ترین خواست آنها، یعنی نفی جمهوری اسلامی به شمار می‌آید.

اپوزیسیون و انتخابات دهمین دور ریاست جمهوری اسلامی

آزموده را دوباره آزمودن خطا است!

انتخابات دهمین دور ریاست جمهوری اسلامی در راه است و این بار نیز شورای نگهبان، چهار نفر از «خودی»ها را مناسب کاندیداتوری ریاست جمهوری حکومت اسلامی تشخیص داده و اکنون نوبت مردم است تا با حضور در پای صندوقهای رای به یکی از این چهار نفر رای دهند. به این ترتیب «انتخابات» برگزار خواهد شد و کاندیدای منتخب شورای نگهبان، بر صندلی رئیس جمهور جلوس خواهد کرد.

انتخاب یعنی برگزیدن و در زمینه سیاسی انتخابات به معنی برگزیدن افرادی است برای اجرای یک برنامه سیاسی در کادر یک حکومت. در تعریف عام، انتخابات با آزادی در انتخاب شدن و انتخاب کردن معنی می‌دهد و یکی از ابزار اصلی اعمال حاکمیت مردم است. مردم از طریق انتخاب نمایندگان سیاسی، حکومت مورد نظر خود را تعیین کرده و در تعیین سرنوشت خود مداخله می‌کنند. این واقعیتی است غیر قابل انکار که در حال حاضر آزادی و دمکراسی در جوامع نسبی است و طبعا انتخابات آزاد نیز با توجه به این نسبت تعریف می‌شود. ولی باید توجه داشت که به قیمت هر «نسبیتی»، نمی‌توان مهر تائید بر هر انتخاباتی زد. انتخابات آزاد حداقل‌هایی را می‌طلبد که در نبود آنها، آن انتخابات را نمی‌توان «انتخابات» نامید. «انتخابات غیردمکراتیک»، انتخابات به معنی واقعی کلمه نیست، بلکه نمایشی

است از انتخابات. دهمین دور انتخابات ریاست جمهوری اسلامی هم به همین اعتبار و همچون گذشته، نه یک انتخابات، که یک نمایشی از انتخابات است.

چنین انتظار می‌رفت که در فضای کاملاً غیردمکراتیک این انتخابات، اپوزیسیون سیاست «تحریم» را پیش‌گیرد. اما متأسفانه نه تنها چنین نشده است، بلکه در صفوف اپوزیسیون چنان بلبشویی برپا شده که تا کنون نظیر نداشته است. حتی به نظر می‌رسد که برخی از سازمان‌ها و احزاب و یا چهره‌های سیاسی با یکدیگر مسابقه «اعلام شرکت وسیع در انتخابات» گذاشته‌اند. علیرغم آن که این انتخابات چنان رسوا است که با یک من سریش هم نمی‌توان ظاهر نیمه دمکراتیک به آن داد و مدعی رعایت قواعد دمکراسی در آن شد، و خود این جماعت هم در اعلامیه‌های بلندبالایشان به آن اعتراف دارند، ولی همگی اعلام کرده‌اند که در این انتخابات شرکت کرده و مردم را هم دعوت میکنند تا وسیعاً در آن شرکت کنند.

در توجیه این سیاست عجیب و غریب، به دوران چهار ساله حکومت احمدی نژاد و فشار و خرابی‌هایی که از این رهگذر نصیب جامعه و اقتصاد و مردم شده، اشاره کرده و با اعلام این که هرکس بیاید بهتر از احمدی نژاد است، بهبودی ولو جزئی در زندگانی مردم را، هدف این اقدام خود اعلام کرده‌اند. این دوستان در اعلامیه‌هایشان از مردم می‌خواهند تا به اصلاح طلبان رای دهند، بدون آن که از کاندیدای مشخصی پشتیبانی کنند. ظاهراً با این ترفند، بدون آن که حمایت مستقیمی از یکی از دو کاندیدای به ظاهر اصلاح طلب کرده باشند، در مقابل احمدی نژاد، از آلترناتیو اصلاح طلبی دفاع کرده‌اند. و صد البته که در این بین تنها چیزی که مدنظر قرار نمی‌گیرد و اهمیت چندانی هم ندارد، کارنامه این دو کاندیدای «اصلاح طلب» در طول سی سال خدمت بی‌شائبه‌شان به حکومت اسلامی و کارنامه حکومت هشت ساله اصلاح طلبان در دوران خاتمی است!

این موضوع من را به یاد لطیفه‌ای می‌اندازد: «حسنی و رفیقش می‌روند به دیدن یک فیلم وسترن. در یکی از صحنه‌های فیلم، آرتیست بدجنس با اسب در حال فرار از دست خوش‌جنس‌ها است و در جریان تاخت و تاز به دره کوچکی می‌رسد که باید با اسب از روی آن بپرد. در این هنگام حسنی رو به رفیقش می‌کند و می‌گوید: سر پنج تومن شرط که می‌افتد در دره. رفیقش قبول می‌کند. آرتیست بدجنس دور خیزی می‌کند و با اسب به تاخت از روی دره می‌پرد. حسنی پنج تومن می‌بازد. رفیقش به وی می‌گوید: مرد حسابی تو ده بار این فیلم را دیدی، برای چی شرط بستی؟ حسنی جواب می‌دهد: گفتم شاید این دفعه بیافتد تو دره!!»
حکایت بخشی از اپوزیسیون ما حکایت این حسنی است. همه آنها نزدیک

به سی سال است که اپوزیسیون این رژیم هستند. سی سال است که همه سیاست‌های این رژیم را تجربه کرده‌اند، همه چهره‌های سیاسی آن را دیده‌اند، و بخوبی از پروسه اسلامی کردن حکومت، ساختار دستگاه حکومتی در جمهوری اسلامی، ایجاد نهادهای شرعی در کنار نهادهای عرفی و تسلط نهادهای شرعی بر نهادهای عرفی مطلعند. در این سال‌ها شاهد زنده سیاست‌های این حکومت بوده‌اند، از تبدیل مجلس موسسان به مجلس خبرگان تا ممنوعیت احزاب غیرحکومتی، از تهاجم به کردستان گرفته تا ادامه جنگ هشت ساله با عراق، از «یا روسی یا توسی» گرفته تا انقلاب فرهنگی و بستن دانشگاه‌ها، از «شکستن قلم تمام مطبوعات مزدور» تا تعطیل روزنامه‌ها و جلوگیری از نشر آزاد، از دستگیری‌ها و کشتارهای سال‌های اول انقلاب تا کشتارهای خونین زندانیان سیاسی در سال 1367، از اعزام جوخه‌های مرگ به خارج از کشور و ترور مخالفان تا آدم ربائی، از کشتار نویسندگان و هنرمندان تا قتل‌های زنجیره‌ای، از تهاجم به کوی دانشگاه در 18 تیر 1378 تا دستگیری و سرکوب فعالین دانشجویی، اجتماعی و سندیکائی، ... از ماجراجوییهای اتمی رژیم تا موشک‌پرانی و فرستادن ماهواره به مدار زمین، از بریز و پاش دستگاه‌های اداری تا تاراج ثروت‌های ملی و تقسیم آن بین آقازاده‌ها، از بی‌کفایتی دولت‌های مختلف تا رشد مداوم گرانی و بیکاری، از کارنامه فضاحت‌بار دولت سازندگی رفسنجانی تا کارنامه ناچیز دولت اصلاح طلب خاتمی تدارک‌تچی، و این همه تنها گوشه کوچکی است از آنچه که در این سی سال توسط این حکومت و همین سردمداران و همین کاندیداهای ریاست جمهوری بر میهنمان رفته است. و علیرغم همه اینها، بازهم «حسنی»‌هایی هستند که حاضرند در نمایش انتخابات به این امید شرط‌بندی کنند که :

- «آقایان مهدی کربوبی و میر حسین موسوی، در واکنش به این خواست‌ها، در دفاع از حقوق شهروندی، تامین امنیت برای جامعه مدنی، برای رفع تبعیض از زنان، در دفاع از حقوق اقوام و اقلیت‌های مذهبی و دینی بی‌انیه داده‌اند...» به باور ما در انتخابات ریاست جمهوری دوره دهم، به سود همه آزادیخواهان و علاقمندان به سرنوشت کشور است که «نه به احمدی نژاد»، با گزینش یکی از نامزدهائی که برای مطالبات مردم و حقوق شهروندی آن‌ها اهمیت قائل‌اند، همراه شود. آن‌ها اگر هم قادر به انجام هم‌همان وعده‌های خود نباشند، پیروزی بر احمدی نژاد مانع تنگ‌تر شدن فضای تنفس اقشار مختلف مردم و جنبش‌های مدنی خواهد شد.» (اتحاد جمهوریخواهان ایران: گام اول: شکست احمدی نژاد؛ هرچه گسترده‌تر در انتخابات شرکت کنیم! - سایت عصر نو)

- «حزب دموکراتیک مردم ایران، بادر نظرگرفتن این امر، که خواست‌ها

و برنامه های آقایان مهدی کرّوبی و میرحسین موسوی، دربرگیرندهی بخش قابل توجهی از مطالبات آزادی خواهان ایران است که می توان در چارچوب انتخابات ریاست جمهوری مطرح نمود؛ و این واقعیت که آن ها در حال حاضر تنها بدیل موجود در برابر حکومت احمدی نژاد و راست بنیادگرائی باشند؛ و نیز این مهم که پیروزی آنها، می تواند بسترساز هر تغییر و تحول در آینده باشد؛ حمایت از هر دو نامزد را، همچون دو پای پیکرو احد اصلاح طلبی، وظیفه ی خود میدانند.» (بیانیه ی انتخاباتی حزب دموکراتیک مردم ایران-سایت اخبار روز)

- «ما با نگرانی نسبت به حیات اقتصادی مردم و بویژه فرودستان، همچنین روند اضمحلال دولت در سالهای اخیر و تبدیل قوهی مجریه به ابزار اقتدار و حمایت از منافع طبقاتی اقلیتی نوکیسه، ضرورت صیانت از کیان ملی و حفظ حقوق اقلیت های قومی- مذهبی در انتخابات شرکت می کنیم و ضمن درک رویکردهای دمکراتیک و وجوه مترقی در برنامه ی آقای مهدی کرّوبی در زمینه ی دمکراسی و حقوق بشر، با توجه به انسجام برنامه های اقتصادی آقای میرحسین موسوی در حمایت از تولید ملی و توسعه ی درونزا، رویکرد «اخلاق- عدالت- آزادی»، حمایت از مبانی حقوق بشر و همچنین فراگیری جبهه ی حامیان آقای میرحسین موسوی، در انتخابات ریاست جمهوری دهم، به ایشان رأی می دهیم.» (جنبش مسلمانان مبارز- از میرحسین موسوی حمایت می کنیم-سایت عصر نو)

- «نهضت آزادی ایران، با بررسی مجموعه اطلاعات دریافتی در ارتباط با نامزدهای اصلاح طلب، از جمله بررسی دیدگاه ها، مطالعه برنامه ها و راه کارهای عرضه شده برای رفع مشکلات موجود و در پی مذاکرات و گفتگوهای متعدد، با افراد موثر اصلاح طلب اعلام می کند که آقایان مهدی کرّوبی و میرحسین موسوی، هر دو واجد ویژگی ها و ظرفیت هایی هستند که به رغم موانع موجود و در چارچوب ساختار کنونی می توانند کف مطالبات سیاسی اصلاح طلبانه را پاسخ دهند و، مهمتر از آن، می توانند مانع ادامه یافتن وضع موجود شوند.» (نهضت آزادی ایران، انتخابات، فرصتی برای تغییر در مدیریت کلان کشور- سایت عصر نو)

- « بهره برداری از امکانات محدود کنونی برای سازمان دهی نیروهای اجتماعی حول شعارهای مردمی و تلاش برای تحمیل این خواست ها بر برنامه های اصلاح طلبان حکومتی گامی در احیای روحیه مبارزه طلبی و فایق شدن بر عقب گردهای ناشی از نتایج انتخابات گذشته و روی کار آمدن دولت احمدی نژاد است. باید تمام تلاشها را برای شکست دادن نامزد اصلی ارتجاع، یعنی محمود احمدی نژاد به کار گرفت.»

انتخابات صحنه مهم مبارزه سیاسی برای افشای رژیم ضد مردمی و بسیج نیروهای اجتماعی-سایت حزب توده ایران)

واقعا در مقابل این فراموشی خودخواسته و شرط بندی «حسنى»های سیاسی چه میتوان گفت؟ چنان از اصلاح طلبان حکومتی صحبت میشود که گویی بار اول است که اینان در مسابقه کسب قدرت شرکت کرده و میخواهند زمام امور را بدست گیرند. چنان از برنامه انتخاباتی و وعده و وعیدهای کروی صحبت میکنند که گویا «ولی فقیه»ی وجود ندارد و یا دیگر نمیتواند «حکم حکومتی» صادر کند. موسوی خودش رسماً اعلام کرده که اصلاح طلب نیست، بلکه در بهترین حالت یک «اصولگرای اصلاح طلب» است، اما دوستان ما در چهره این مرد، یک اصلاح طلب پر قدرت می بینند! در مقابل این «آلزامر» سیاسی سابقه دار این دوستان چیزی نمیتوان گفت، اما حداقل میتوان به محسن یلفانی، کارگردان تئاتر و نمایش نویس، درود فرستاد که با صراحت تمام اعلام کرده است که میخواهد آزموده را دوباره بیازماید، چرا که راه حل دیگری به نظرش نمیرسد. از نظر وی همه راهها به اصلاح طلبی ختم میشود و این «راه یا حداقل تنها چشم انداز در برابر بن بست است که حکومت اسلامی مملکت ما را بدان کشانده. بن بست است که ارکان و اقطاب انتصابی حکومت با مصادرة نهادهای «انتخابی» و رها کردن افسار بلندپروازیهای جنون آمیز و غارتگریهای بی حساب و کتابشان آن را تنگتر و طاقت فرساتر میکنند.» (آزموده را همچنان باید آزمود، محسن یلفانی-سایت اخبار روز).

اپوزیسیون رژیم اسلامی، از راست تا چپ، حداقل در حرف و روی کاغذ، خواهان استقرار یک حکومت دمکراتیک در ایران هستند. همه هم می پذیرند که چنین تحولی باید توسط مردم صورت گیرد، (البته بخش محدودی از اپوزیسیون بدش نمی آید که بر روی تانکهای امریکایی وارد تهران شود). حال به صورت انقلابی و با از طریق «انقلاب»های زرد و بنفش و نارنجی! اما در طول سی سال گذشته اپوزیسیون رژیم اسلامی موفق به تشکیل یک آلترناتیو جدی نشده است. انواع و اقسام جبهه های دمکراتیک، خلقی، مردمی، مقاومتی و غیره تشکیل شده اند، که نهایتاً یا به زائده یک سازمان سیاسی فروکاسته اند و یا از بین رفته اند. یکی از نتایج سی سال تلاش پراکنده اپوزیسیون را میتوان در ناامیدی بخشی از فعالین سیاسی و روشنفکران دید. روشنفکر چپی چون محسن یلفانی، خسته از سالها در بدری سیاسی به این نتیجه میرسد که تنها راه چاره، همزیستی با «اسلام و مسلمانان در عرصه سیاست» است، و این که «آینده قابل تصور برای جامعه ایرانی، که میتوان به

گونه‌ای کم و بیش بدان دل خوش کرد و به خاطرش زحمت کشید، نه بیرون فرستادن اسلام و مسلمانان از صحنه سیاست، که رسیدن به توافق و همزیستی و مدارا میان امر مذهبی و امر غیرمذهبی است.» روشنفکر لائیک ما آن چنان ناامید گشته که حاضر است تا به یک حکومت مذهبی «معقول» تن دهد و این چنین است که به دامن اصلاح طلبان چنگ انداخته و حاضر است تا بار دیگر شرط بندی کند!

آزمودن آن چه که در طول سی سال گذشته آزموده شده، راه چاره نیست، بلکه یا خودفریبی است و برای آرامش وجدان‌های ناآرام کم حوصله خوب است، یا به درد سیاستمداران دماسنج «رییل پلیتیک» می‌خورد. جمهوری اسلامی اصلاح‌پذیر نیست. دین بر سریر حکومت، چه به لحاظ تاریخی در جهان و چه به تجربه سی سال گذشته در ایران، نشان داده که توان دمکراتیزه شدن ندارد. «حکومت دینی معقول»، یک اتوپی و یک آرزوی دست نیافتنی بیش نیست و در نهایت هم مشکل جامعه ما را در قرن بیست و یکم حل نخواهد کرد.

در مقابل حکومت جمهوری اسلامی باید مقاومت را سازمان دادن و نه شرکت در بازی جناح‌های رژیم، به این امید که شاید این بار، به قول دوستی، اصلاح طلبمان تو زرد از آب در نیاید*

تا زمانی که اپوزیسیون پراکنده ایران، نتواند با تکیه بر جنبش‌های اجتماعی، در کادر یک سیاست مستقل از جناح‌های رژیم، به ائتلافی برای تشکیل یک آلترناتیو جدی در مقابل حکومت اسلامی دست یابد، رژیم را خطری از جانب این اپوزیسیون تهدید نخواهد کرد.

۱۵ خرداد ۱۳۸۸ - ۵ ژوئن ۲۰۰۹

*: چند سال قبل، دور دوم ریاست جمهوری خاتمی بود، با دوستی پیرامون اصلاح طلبان و مسئله اصلاحات در جمهوری اسلامی بحث داشتم، وی ضمن دفاع از لزوم پیگیری سیاست اصلاحات در ایران، در پاسخ اشاره من به شکست سیاست‌های اصلاح طلبان در عرصه‌های گوناگون، گفت که: اصلاح طلبان ما، تو زرد از آب درآمدند، وگرنه سیاست اصلاحات درست بود!

برگزاری یک انتخابات آزاد تنها با گذر از نظام حکومتی جمهوری اسلامی میسر است

پنجشنبه، ۱۴ خرداد ۱۳۸۸/۴ ژوئن ۲۰۰۹

جمهوری اسلامی ایران در کار به راه انداختن "انتخابات" دیگری است. این انتخابات در زمانی صورت می گیرد که حضور، نفوذ و دخالت نیروهای نظامی و امنیتی در ساختار قدرت سیاسی و اقتصادی همچنان رو به گسترش و افزایش است. نظام حکومتی جمهوری اسلامی بر اصل اعتقادی "ولایت مطلقه فقیه" و آپارتاید جنسی، دینی، قومی، و فرهنگی استوار شده است. این آپارتاید اکثریت قریب به اتفاق شهروندان را "غیرخودی" یعنی، "شهروند درجه دو" اعلام می کند. نظام شریعتمداران ولایتی حاکم بر ایران، در ذات خود، در تضاد با تمامی حقوق مدنی شهروندان، و از جمله حق آزاد انتخاب شدن و انتخاب کردن است.

انتخابات یعنی شرکت آزادانه مردم در تعیین سرنوشت خود. ضمانت اجرای انتخابات، قانون برآمده از اراده مردم و حکومت قانون است. یعنی درست آنچه در استبداد دینی خمینی و در قانون اساسی جمهوری اسلامی با خودسری، تبعیض و بیقانونی جانشین شده و به نفعی کامل حاکمیت مردم منجر گردیده است.

در جمهوری اسلامی، مهمترین هدف انتخابات، کسب و احراز مشروعیت است برای نظام. و بنابراین انجام انتخابات، چیزی نیست مگر تائید یکی از کاندیداهای "خودی" که از صافی های آشکار و نهان حاکمیت و نیز نظارت استصوابی گذشته باشند. انتخابات دهمین دور ریاست جمهوری نیز از این قاعده مستثنی نیست. چنین مراسمی حتی شایسته عنوان "انتخابات" نیست.

ادامه حاکمیت کنونی به تشدید بحرانهای داخلی، منطقه ای و بین المللی خواهد انجامید. مردم ایران شایسته داشتن نظامی دمکراتیک، انتخابی، عدالت پرور، مستقل و صلح طلب هستند که از اراده آگاهانه و خرد جمعی جامعه شکل بپذیرد. عملکرد سی ساله جمهوری اسلامی آشکارا نشان داده است که حاکمیت دین مدارانه بهیچوجه قادر نیست حقوق دمکراتیک و خواستهای حق طلبانه و عدالت خواهانه انقلاب

مردم ایران را برآورده سازد. خروج از بن بستِ سیاسی- اجتماعی و فرهنگی کنونی تنها با برگزاری یک انتخابات آزاد، با شرکت شهروندانی برخوردار از حقوق شهروندی ممکن می شود. چنین امری، تنها با گذر از نظام حکومتی جمهوری اسلامی میسر است.

رسول آذرنوش، احمد آزاد، نعمت آزر، ابراهیم آخ، مهدی اصلانی، رضا اکرمی، بهمن امینی، یاور بیدار، نیلوفر بیضایی، میثاق پارسا، کامران پارسایی، ناصر پاکدامن، محمد پروین، منوچهر تقوی بیات، سیروس جاویدی، هادی جواهری لنگرودی، علی حجت، حسن حسام، حنیف حیدرنژاد، فرهاد حیرانی، نسیم خاکسار، احمد خزاعی، اسماعیل خوئی، زهره خیام،

هایده درآگاهی، رضا دقتی، حسین دولت آبادی، رویا دیناروند، علی دیناروند، هوشنگ دیناروند، ناصر رحمانی نژاد،

بهرام رحمانی، حمید رضا رحیمی، سعید رهنما، حسن زرهی، اکبرسیف، محمد رضا شالگونی، عباس عاقلی زاده، سیاوش عبقری، شهلا عبقری، حسن عزیزی، میرزا آقا عسگری (مانی)، آنا عنایت، منصور فرهنگ، پرویز قلیچ خانی، شهرام قنبری، حجت کسرائیان، هوشنگ کشاورز صدر، رئوف کعبی، لیلی گلزار، هدایت متین دفتری، یاشار محتشم، سهراب مختاری،

رضا مرزبان، فریبا مرزبان، سهیلا مسافر، یرج مصداقی، عباس مظاهری، فریدون معزی مقدم، بهروز معظمی، هایده مغیثی، علی مهر آسا، اردشیرمهرداد، شکوه میرزادگی، علی ندیمی، مسعود نقره کار، حمید نوذری، اسماعیل نوری علاء،

پرویز نویدی، اورا نیکیان، شهرام وفائی، جعفر یعقوبی، مهدی یوسفی.

امضاءهای جدید: سه شنبه ۱۹ خرداد ۱۳۸۸/۹ ژوئن ۲۰۰۹

معنای آرای سفید

در پاسخ به برخی پرسش‌ها و ابهامات پیرامون رای سفید

در رابطه با انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری، مطلبی داشتم با عنوان "حق رای و دشواری انتخاب" که در سایت عصر نو به تاریخ یکشنبه ۱۰ خرداد ۱۳۸۸ برابر با ۳۱ ماه می ۲۰۰۹، منتشر شد. در آن

مطلب از رویکرد دادن رای سفید یا باطله برای جلوگیری از انتخاب احمدی نژاد در دور اول، دفاع کرده ام. از جانب برخی از خوانندگان گرامی عصر نو، اظهاراتی همراه با ابهامات، پیرامون آن مقاله طرح شده است. این اظهارات، بیانگر این است که نسبت به اصل موضوع یعنی جایگاه رای سفید در قوانین جمهوری اسلامی درک یکسانی وجود ندارد. از این رو فکر می کنم پیش از پرداختن به سئوالات و ابهامات، شاید مناسب تر است ببینیم قوانین جمهوری اسلامی در این باره چه می گویند:

پایگاه اطلاع رسانی وزارت کشور، قانون انتخابات ریاست جمهوری را منتشر کرده است. این قانون هشت فصل دارد. در فصل دوم این قانون، مواد ۱۲، ۱۳، ۲۵ و تا حدودی ۲۶ آن به این موضوع اختصاص دارد. ماده ۱۲ آن، چنین است:

” ماده ۱۲- انتخابات ریاست جمهوری با کسب اکثریت مطلق آراء می باشد ”

و ماده ۱۳ آن، دور دوم را این گونه توضیح می دهد:

”ماده ۱۳- چنانچه در مرحله نخست برای هیچ یک از داوطلبان اکثریت مطلق حاصل نگردید انتخابات دو مرحله ای خواهد شد. بدین معنی که دو نامزدی که بیشترین آراء را در مرحله اول داشته اند در انتخابات مرحله دوم شرکت می کنند”

ماده ۲۵ آن، به آرای باطله ای که شمرده می شوند، پرداخته است:

”ماده ۲۵- در موارد ذیل با تائید هیات نظارت یا نماینده وی برگ های رای باطل ولی جزء آرای ماخوذه محسوب و مراتب در صورت جلسه قید و آرای مذکور ضمیمه صورت جلسه خواهد شد:

آرای غیر قابل خواندن
آرائی که سفید به صندوق ریخته شده باشد
و.....”

ماده ۲۶ این فصل هم، به آرائی که باطل محسوب شده، ولی ماخوذه حساب نمی شود، اشاره دارد. نظیر رای افرادی که سن شان برای رای قانونی نیست و... پرداخته است”

با این توضیحات روشن می شود که آرای سفید جزو آرای ماخوذه است. یعنی شمرده می شود. دوم این که رئیس جمهور در دور نخست با کسب اکثریت مطلق یعنی با کسب بیش از ۵۰ درصد آراء انتخاب می شود. و بالاخره سوم، در صورتی که این حد نصاب به دست نیاید دو نفر که بیشترین رای را دارند به دور دوم می رسند.

در مطلب ”حق رای و دشواری انتخاب” کوشیده ام دلایلم را برای کنار زدن احمدی نژاد بیان کنم. افزون بر این توضیح داده ام به دلیل این که ما نیروهای جمهوری خواه، نماینده خود را نداریم، فقط در شرایط خاصی ممکن است رای دادن به نیروی دیگری را درست بدانیم. به

باور من کاندیداهای اصلاح طلب، هم به لحاظ برنامه و هم، به لحاظ چگونگی اجرای آن مشکل دارند. پیش از این گفته ام نتیجه خرابکاری های سیاست احمدی نژاد که با پشتیبانی رهبر جمهوری اسلامی پیش رفته است، به تدریج و در سال های آینده بیشتر آشکار می شود. برنامه و شیوه کار هیچ کدام از این دو نمی تواند پاسخگوی بحرانی باشد که در چهار سال آتی جامعه را محاصره خواهد کرد. در چنین شرایطی پشتیبانی کامل از این کاندیداها در آینده به اعتبار جریانات آزادیخواه آسیب می رساند. به ویژه آن که اگر مردم آگاه نباشند که از این اصلاح طلبان کار چندانی ساخته نیست، خطر انفعال و یاس و سرخوردگی بر روحیه مردم می نشیند و خطر سربرآوردن و قدرت گیری پاسدار دیگری، در قد و قواره احمدی نژاد دور از ذهن نخواهد بود. به همین دلیل سیاست پیشنهادیم عنصر اصلی اش ایجاد سد در برابر احمدی نژاد است برای این که انتخابات به دور دوم کشیده شود. اما در اجرای این سیاست تلاش این است که حتی المقدور از دادن رای اعتماد به اصلاح طلبان و تائید آن ها اجتناب شود. این سیاست هشدار است به اصلاح طلبان که آن ها هم اگر احمدی نژاد را خطرناک می شناسند و مایلند انتخاب نشود، ضروری است در جهت خواسته های دموکراتیک مردم گام بردارند و با خواسته های آنان همراه شوند. به من تذکر داده اند که رای سفید را به حساب نمی آورند و نتیجه اش مثل شرکت نکردن در انتخابات است.

در پاسخ مایلم تاکید کنم که طبق قانون جمهوری اسلامی، رای ها باید خوانده شوند. وظیفه حفاظت از شمارش آراء به عهده کاندیداهائی است که، هم در راس قدرت بوده اند و هم در برنامه های انتخاباتی شان از اجرای قانون دفاع کرده اند و بعضا هم قرار است قانون اساسی را به سود حقوق شهروندی اصلاح کنند. اگر این کاندیداها نتوانند در بالا از آرای مردم مطابق همین قانون اساسی دفاع کنند، چه تضمینی وجود دارد که به وعده های خود عمل کنند. افزون بر این اگر آرای اصلاح طلبان به نام احمدی نژاد خوانده شود، چه باید کرد. هم این و هم آن اقدام، غیر قانونی است. ما نباید پاسخگوی وظایف کاندیداها هم باشیم. و مهم تر از این ها اگر این افراد امروز نتوانند از حق خود دفاع کنند، چگونه فردا از حقوق مردم دفاع می کنند و آیا چنین کاندیداهائی شایستگی حمایت را دارند؟

پرسش دیگری که طرح شده این است که رای سفید ابهام دارد و روشن نیست که در دور دوم چه می کنید؟

در دور دوم با توجه به این که چه کسانی بالا می روند. چگونه برخورد می کنند و جامعه چه واکنشی می تواند نشان دهد، من هم نظرم را خواهم گفتم. من در مطلبم گفته ام که با امر انتخابات سیاسی برخورد می کنم و نتیجه سختم این است که از پیش جواب قطعی برای حتی دور دوم همین انتخابات هم ندارم. آن چه که امروز می گویم این است که چون انتخابات آزاد نیست و نماینده مورد نظرم در میان کاندیداها وجود ندارد، طبیعی است دستم را با دفاع از شرکت کردن و

رای دادن به اصلاح طلبان، نمی بندم. توجه داشته باشیم که در انتخابات پیش زمانی که معین را در ابتدا تائید نکردند، همین جبهه مشارکت اعلام تحریم کرد و گفت انتخابات غیر آزاد نا عادلانه و فرمایشی است. شرط شرکت را، پذیرش معین اعلام کردند. ما چنین برخوردی با انتخابات نداریم. چون معیار شرکت در انتخابات غیر دموکراتیک را، تاثیر آن روی رشد مبارزات مردم برای دستیابی به دموکراسی قرار داده ایم. ما از انتخابات آزاد دفاع می کنیم و نبود دموکراسی ما را متمایل به عدم شرکت در انتخابات می کند. اما با توجه به توضیحاتی که در مطلب "حق رای و دشواری انتخاب" داده ام تناقضات درونی حکومت اسلامی ممکن است، شرایطی پدید آورد که شرکت مردم در این انتخابات غیردموکراتیک امکان تنفس ایجاد کند. در این انتخابات کنار زدن احمدی نژاد ضربه ای است به دستگاه ولایت و مردم را در مبارزه توانمندتر می کند. تذکر دیگری که در رابطه با مقاله "حق رای و دشواری انتخاب" داده شده است، این است که باید در آراء سفید نام موسوی را نوشت و به هر شکل ممکن جلوی احمدی نژاد را گرفت وگرنه باید منتظر ظهور حضرت مهدی باشیم.

در ابتدا بگویم که زمانی که از شرکت و یا عدم شرکت مردم در انتخابات پشتیبانی می کنیم، منظور صف کشیدن تبعیدیان سیاسی جلو سفارت خانه ها در خارج کشور نیست. ما را به زور از مملکتمان بیرون کرده اند. تا از تبعیدیان اعاده حیثیت نشود، رای دان تبعیدیان سیاسی-حتی زمانی که مشارکت را به سود مردم کشورمان ارزیابی کنیم- بی حرمتی است به تمامی ارزش هائی که در راه شان سختی ها و مرارت ها کشیده ایم.

نکته بعد این که، در مطلب توضیح داده ام که اهمیت دارد جلوی احمدی نژاد گرفته شود، اما نه به هر قیمتی. قیمت آن را مشخص کرده ام. گفته ام با قیمت رای سفید می توان جلوی احمدی نژاد را در دور اول گرفت. ولی اگر کاندیداهای اصلاح طلب هم، رای مردم را می خواهند - که می خواهند- آن ها هم باید قیمتی بپردازند. چه دلیل دارد زمانی که امکانات دیگری برای کنار زدن احمدی نژاد وجود دارد، ما از موسوی با این زبان الکنش در دفاع از آزادی و آن گذشته "درخشانش" حمایت کنیم. توجه کنیم اگر گزینه بد و بدتر راهنمای همبستگی ما شود جنبش به جای پیشروی و اعتلا با افت روبرو می شود.

البته در نوشته "حق رای و دشواری انتخاب" تاکید کرده ام و در این جا مایلم دوباره تاکید کنم که هیچ کدام از رویکردها از جمله دادن رای سفید با باطله، کامل و بی نقص نیست. اما من رای سفید را مفیدتر می دانم. رای سفید جهت گیری ما نیروهای چپ را نشان می دهد، که حق داشتن کاندیدا نداریم. در واقع شهروند درجه دومیم. اما اگر در دور دوم به هر دلیل مجبور به شرکت و رای به یکی از دو کاندیدا شویم با توجه به رویکردمان در دور نخست، هم جامعه را

نسبت به اطمینان به کاندیدها حساس می کنیم. هم به کاندیدها
اخطار کرده ایم که خواست مردم را پیگیری کنند و به رای مردم
ننازند. نتیجه چنین رویکردی این است که مردم را به سهم خود متوهم
نمی کنیم.

محمود دولت آبادی زنده بودن خود را اعلام کرد !

زندگی اش خجسته و دراز باد !
چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست
که خدمتی به سرا، برنیامد از دستم

شرمنده ام که تن و قلبی شکسته و بخیه دوخته دارم و بدون داروهایی
که حتا در ایران یافت نمی شود، سه روز هم نمی توانم زنده بمانم و
جمهوری اسلامی با یک بازداشت سه روزه به آسانی می تواند جان مرا
هم مانند هزاران هزار ایرانی دیگر بگیرد، وگرنه به ایران می رفتم
و دهان گوهربار استاد محمود دولت آبادی را می بوسیدم و در کنارش
می ماندم.

از شگفتی های حکومت فداییان اسلام یعنی ملایان برپا کننده ی کودتای
۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۸ (نه بهمن ماه ۱۳۵۷) این
است که ملت ایران را در برابرچشم جهانیان زنده به گور کرده است و
به شگردهای گوناگون (زندان ، شکنجه ، بی دارویی ، بی غذایی ،
فقر ، جهل ، خرافات ، مواد مخدره ، آلودگی محیط زیست، جنگ روانی و
. . .) آنان را می کشد و " سیادان دریابارهای دور / و بردن ها و
بردن ها و بردن ها / و کشتی ها و کشتی ها و کشتی ها / و گزمه ها
و کشتی ها (و شاید امروز باید گفت : و ملاها و سرداران و مشتی ها
!)» شعر از مهدی اخوان ثالث است.

از میان ده ها میلیون ایرانی زنده بگور که هنوز کشته نشده اند و
به بهای جان خود گاهی می توانند زنده بودن خود به گوش مردم جهان
برسانند ، آقای محمود دولت آبادی روز سه شنبه ۲۲ اردیبهشت ماه ،
تصادفا در جایی قرار گرفت که توانست چند جمله در دفاع از حقوق
مردم زنده بگور ایران به جمع کوچکی از هم میهنان خود بزند و

امروز من آن را برای شما بازگو می کنم. او را ناخواسته به خیمه شب بازی انتخاباتی (یعنی انتصاباتی) میرحسین موسوی بردند. موسوی همان کسی که از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ نخست وزیر بوده است و دستش به خون بی گناهان بسیاری آلوده شده است. او از سال ۱۳۵۸ تاکنون عضو شورای انقلاب فرهنگی است و در طول سالهای حضور خود در عرصه سیاست نخست وزیر، وزیر امور خارجه، عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام، رییس فرهنگستان هنر بوده و ... کار روزگار را ببینید که محمود دولت آبادی نویسنده ی کلیدر و آفریدگار شیرمحمد ناخواسته در چنین مخمصه ای گرفتار می شود. مردمی که ارزش این نویسنده ی توانا را می دانند، با خواهش و تمنا و هلهله و فریاد او را به جایگاه تعزیه گردان های « انتصابات نه انتخابات» می کشند. در چنین جایی او چه بگوید تا نشان دهد که با غاصبان حقوق مردم و جنایتکاران جمهوری اسلامی همراه نیست؟

من گوشه ای از درک و برداشت خودم را از این خبر و سخنان آقای دولت آبادی در اینجا می نویسم و یقین دارم هم میهنان زنده به گور من از سخنان آقای دولت آبادی هزاران نکته و دردی را حس می کنند که خود روزانه با آن ها روبرو هستند.

او سخن خود را با یک پرسش چند پهلو آغاز می کند: « خدا یا مسجد من کجاست . . . ای ناخدای من؟ » این نویسنده ی غیرتمند زنده بگور، زنده بگور بودن خود را در زندان ایران چنین به زبان رانده است: « . . . فقط می خواهم مروری داشته باشم بر دورانی که در آن به طرز مضاعفی پیر شدیم؛ یعنی ما را پیر کردند و خواستند که بمیرانند. و این بیش از آنکه از نظر من امری ترازیک باشد، یک سوال است.» او هوشمندانه می گوید: این «یک سوال است». سوال یا پرسش آدم را در پی پیدا کردن پاسخ به فکر وامی دارد، آدم فکرش به هزار جا می رود و هرکس به فراخور دانش و خرد و جهان بینی خود به چیزهایی می اندیشد.

آدم اگر خیلی ساده و بی خبر باشد فکر می کند لابد چون مملکت اسلامی شده و در میخانه ها را بسته اند، آقای دولت آبادی پیر شده و دارد از دست می رود. کسی اگر یک کمی با هوش تر باشد فکر می کند لابد اجازه ی چاپ کتابش را نداده اند پیر شده است. آدم اگر سیاسی تر و پیچیده تر فکر کند ممکن است عقل اش به آنجا قد بدهد که نکند چون خامنه ای به آقای دولت آبادی امکان نمی دهند که رییس جمهور شود کسانی مانند احمدی نژاد، جای او را گرفته اند پیر شده است. در پاسخ به آن سوال آدم ها ممکن است به خیلی چیزها فکر کنند؛ به نفت به غارت منابع این ملت فقیر که از زمان قرارداد داری تا به

امروز با ناجوانمردی و بی رحمی غارت می شود ، به از دست رفتن دین و شرف و ناموس مردم ، به توپ بستن مجلس در زمان محمد علی شاه مخلوع، به قرارداد ۱۹۱۹ ، به کودتای رضاخان میرپنج به کودتای ۲۸ مرداد ، به کشتارهای جوانان مان در زندان های جمهوری اسلامی ، به جنگی که ساخته و پرداخته ی دولت های امپریالیستی جهان خوار بود و میلیون ها جوان ایرانی و عراقی را قربانی فروش اسلحه و غارت این دو کشور کردند و بالاخره هم جام زهر نصیب شان شد، در پاسخ به چنین سوالی باید اندیشید. چرا استاد می گوید مارا پیر کردند ، آدم چگونه و در برابر چه رخدادی ناگهان پیر می شود ؟ یا ناگهان میرانده می شود؟ خبر یا فاجعه اگر بسیار بسیار بزرگ و سهمگین باشد آدم را در جا می کشد و یا یک شبه پیر می کند. این بستگی دارد به اندازه ی علاقه ی آدم به آن چیزی که در یک فاجعه از دست می دهد. اگر آدمی مانند دولت آبادی آنقدر عمیق، درد آدم های کلیدر را حس کرده باشد و حسرت علائقش به یک آبادی کوچک و نازنینانش را در یک رمان بزرگ بیان کرده باشد، ببینید برای از دست رفتن یک سرزمین بزرگ و تاریخی با مردمان نازنینش چه می کشد و تا چه اندازه پیر می شود؟

البته او آنقدر هوشمند و خردمند هست که در آن تنگنا پاسخ آن سوال را ، خود بدهد. اگر به تک تک واژه هایی که دهان گهربارش درآمده با ژرف بینی بیندیشیم پاسخ های بسیاری را خود به آن سوال داده است.

او در آغاز سخن می پرسد: « خدا یا مسجد من کجاست؟ » گویا او در پی مزگت خود است که عرب ها آن را گرفتند و مانند شیر بی یال و شکم و سر و دم ، مسجد ، نامیدندش؛ (ای برادر می ندانم تا چت است - کت وطن گه دیر و گاهی مزگت است / شیخ روزبهان) و همانجا از خدا روی بر می گرداند و نا خدا را به خویش می خواند. او به روشنی بیان می کند که به خواست خود به آنجا و برای تبلیغ کسی نرفته است. سپس او به ملت می پردازد و این که این ملت چرا امت شد و چرا دوباره ملت شد و این ملت چرا یک ملت به معنای ملت مستقل و برگزیده ی مردم خود نیست. روشن است که غم ملت را می خورد و این پیری مضاعف که او از آن نام می برد در غم چنین ملت عزیزی است. آن که امتی است از ملت بیگانه است و وطن داری و وطن خواهی را به شیوه ی دولت آبادی یا دهخدا درک نمی کند که می گوید: « هنوزم ز خردی به خاطر درست - که در لانه ی ماکیان برده دست / به منقارم انسان به سختی گزید - که اشکم چو خون از رگ آن جهید / پدر خنده بر گریه ام زد که هان - وطن داری آموز از ماکیان » .

وطن و وطن داری از آن روی در جمهوری اسلامی معنا و مفهوم خود را

از دست داده است که محتوای تعلق اش به صاحبان اش یعنی ؛ شما یعنی ملت ایران ، از آن سلب بشود. جمهوری اسلامی می خواهد نشان دهد این وطن صاحب ندارد و امت می تواند آن را به تاراج ببرد. برای همین هم هست که ملت ایران از گرسنگی و بی دارویی می میرد اما دختر و پسرهای جوان فلسطینی و لبنانی و عراقی و دیگر مسلمان ها (شیعه یا سنی) با همان پول ها لباس های یک شکل و یک دست نو و تازه اسلامی بر تن می کنند ، بمب به شکم خود می بندند و با گلوله و خمپاره های اهدایی جمهوری اسلامی، یک دیگر را تکه تکه می کنند. اگر به سخنان دولت آبادی در ستاد انتصابات (نه انتخاباتی) نخست وزیر سابق حکومت اسلامی با دقت و با توجه به علائق و اندیشه های این نویسنده دانا و توانا نگاه کنیم می توانیم بسیاری از سخن های نا گفته او را از میان سطور نا نوشته ی او بخوانیم. کاش دیگر هم میهنان ما هم با ایجاد چنین فرصت هایی زنده بگور بودن خود را به مردم جهان بفهمانند. جانش از گزند گزمه های دشمنان مردم ایران بدور و زندگی پر بار و پر بهره اش دراز باد!

تارنمای یاری چنین نوشته است:

محمود دولت آبادی: ما را پیر کردند و خواستند که بمیرانند

یاری: نشست شاعران و ادیبان حامیان میرحسین موسوی که عصر روز 22 اردیبهشت در تالار مسجد امیرالمومنین بلوار مرزداران توسط اعضای ستاد 88 برگزار شد، میهمان ویژه ای داشت. همه آنهایی که گوش به اشعار شاعران سپرده بودند به یکباره متوجه ورود میهمانی شدند که چند نفر او را همراهی می کردند و هر قدم که پیش می آمد سالن به احترامش از جا بلند می شد. محمود دولت آبادی کنار دیوار تالار را که منقوش به تصاویر میرحسین موسوی بود طی کرد و کنار حاضران نشست.

به گزارش سرو، قرار بر سخنرانی دولت آبادی نبود ولی شور و درخواست حاضران او را مجاب کرد تا چند دقیقه ای در جمع دوستداران میرحسین موسوی سخنرانی کند. با تشویق حضار روی سن رفت و بعد از ذکر جمله "خدایا مسجد من کجاست... ای ناخدای من" حرف هایش را این گونه بر زبان آورد: «اگر من اینجا هستم به اعتبار احترامی است که برای دعوت کننده خود قائلم. آقای مسجد جامع یادآور دورانی از مدیریت فرهنگی هستند که دوره خوبی بود. من نیامده ام برای کسی تبلیغ کنم چرا که اینکاره نیستم. اگر هم چیزی به ذهنم رسیده، در مطبوعات بیان کرده ام. فقط می خواهم مروری داشته باشم بر دورانی که در آن به طرز مضاعفی پیر شدیم؛ یعنی ما را پیر کردند و

خواستند که بمیرانند. و این بیش از آنکه از نظر من امری تراژیک باشد، یک سوال است.»

دولت آبادی که با لحنی غم آلود و اعتراضی سخن می گفت ادامه داد: «ما در کجا زندگی می کنیم؟ چه مناسباتی با یکدیگر داریم؟ چند سالی است که شده ایم ملت ایران. قبلا امت بودیم. حالا هم در عین اینکه ملت ایرانیم، بخشی از امت محمدی هم هستیم. ولی این چگونه ملتی است که در آن هیچ کس از دیگری خبری ندارد؟ این چگونه ملتی است که هیچ گونه مناسبات انسانی فیما بین در آن برقرار نیست و فقط در آستانه انتخابات است که حق داریم به عنوان ملت مطرح شویم و در جایی جمع شویم و احیانا حرفی بزنیم.»

وی خطاب به مخاطبانش گفت: «من نویسنده مملکت شما هستم. معمولا به مناسبت، برنامه های فرهنگی تلویزیون را نگاه می کنم. و وقتی که دکتر محسن پرویز به عنوان معاون وزیر ارشاد در آن صحبت می کند بیشتر دقت می کنم. در آخرین گفتگوی او که با آقای حیدری در تلویزیون انجام شد، وقتی از وی پرسیدند که چگونه ممکن است که معدود افرادی بر تمام نویسندگان و شاعران و محققان و اندیشمندان این مملکت اشراف داشته باشند، او اول پاسخ داد که ما باید این بحث را در جای دیگری مطرح کنیم ولی بعد گفت که ما بر اساس آیین نامه انقلاب فرهنگی در مورد کتاب تصمیم می گیریم.»

دولت آبادی سپس با لحنی رسا و پرطنین ادامه داد: «من نویسنده مملکت ایران هستم. از نظر من انقلاب فرهنگی اقدامی غیرقانونی بوده است و به هیچ وجه مشروعیت ندارد. من به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رای دادم و تنها آن قانون را می پذیرم و آثار ادبی و فرهنگی ما باید بر اساس همین قانون مورد قضاوت قرار بگیرد. پای این قضاوت هم می ایستیم. انقلاب فرهنگی که شیخ آن دکتر سروش بود تقلیدی مضحک از امری سخیف بود که در چین انجام شده بود. آن انقلاب فرهنگی دامن یکی از چهره های معاصر جهان را برای همیشه لکه دار کرد؛ یعنی مردی که مردم پریمیستیو کشوری را به دنیای بزرگ معرفی کرد، با آن انقلاب در چین به لکه ای سیاه دچار شد. بنابراین تقلید از آن انقلاب تقلید از یک شناعت بود.»

نویسنده رمان های «کلیدر» و «جای خالی سلوچ» تاکید کرد: «من به مسئولین ارشاد می گویم که آن آیین نامه نه قانونیت دارد و نه مشروعیت. ما قانون اساسی داریم. آن انقلاب فرهنگی باعث شد تا جامعه فرهنگی ایران از مغز تهی شود.»

وی سپس عبدالکریم سروش را خطاب قرار داد و گفت: «آقای سروش، شما علمدار رفتار شنیعی شدید که باعث شد بهترین فرزندان این مملکت بگذارند بروند تا شما شعر مولانا را حفظ کنید و به ما تحویل بدهید

و تحویل بدهید و بازهم تحویل بدهید.»
دولت آبادی به انتخابات هم اشاره کرد و گفت: «من به کسی رای می دهم که از تمام ایرانیان فرهیخته ای که از این کشور بیرون رانده شدند، اعاده حیثیت کند و به کسی رای می دهم که به انسجام ملی معتقد باشد. ما را نسبت به هم غریبه کرده اند. اگر کسی که این ستاد مال اوست چنین قابلیتی دارد از رای دادن به او پشیمان نخواهیم شد. مسئله اشخاص نیستند، مسئله یک ملت است. ملت دارد از برکت رفتار آقایان به جان هم می افتد. مملکت داری یعنی مردم را نگه داشتن. زخم زدن به مردم و تاب زخم را آوردن از سوی مردم باید تا به حال حوصله آقایان را هم سر برده باشد. شما با چه مرهمی می توانید به این زخم ها التیام ببخشید؟»

محمود دولت آبادی زنده بودن خود را اعلام کرد !

زندگی اش خجسته و دراز باد !

چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست

که خدمتی به سرا، برنیامد از دستم

شرمنده ام که تن و قلبی شکسته و بخیه دوخته دارم و بدون داروهای
که حتا در ایران یافت نمی شود، سه روز هم نمی توانم زنده بمانم و
جمهوری اسلامی با یک بازداشت سه روزه به آسانی می تواند جان مرا
هم مانند هزاران هزار ایرانی دیگر بگیرد، وگرنه به ایران می رفتم
و دهان گوهر بار استاد محمود دولت آبادی را می بوسیدم و در کنارش
می ماندم.

از شگفتی های حکومت فداییان اسلام یعنی ملایان برپا کننده ی کودتای
۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۸ (نه بهمن ماه ۱۳۵۷) این
است که ملت ایران را در برابر چشم جهانیان زنده به گور کرده است و
به شگردهای گوناگون (زندان ، شکنجه ، بی دارویی ، بی غذایی ،
فقر ، جهل ، خرافات ، مواد مخدره ، آلودگی محیط زیست، جنگ روانی و
. . .) آنان را می کشد و " سیادان دریا بارهای دور / و بردن ها و
بردن ها و بردن ها / و کشتی ها و کشتی ها و کشتی ها / و گزمه ها
و گشتی ها (و شاید امروز باید گفت : و ملاها و سرداران و مشتی ها
!) «شعر از مهدی اخوان ثالث است».

از میان ده ها میلیون ایرانی زنده بگور که هنوز کشته نشده اند و
به بهای جان خود گاهی می توانند زنده بودن خود به گوش مردم جهان
برسانند ، آقای محمود دولت آبادی روز سه شنبه ۲۲ اردیبهشت ماه ،
تصادفا در جایی قرار گرفت که توانست چند جمله در دفاع از حقوق
مردم زنده بگور ایران به جمع کوچکی از هم میهنان خود بزند و
امروز من آن را برای شما بازگو می کنم.

او را ناخواسته به خیمه شب بازی انتخاباتی (یعنی انتصاباتی) میرحسین موسوی بردند. موسوی همان کسی که از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ نخست وزیر بوده است و دستش به خون بی گناهان بسیاری آلوده شده است. او از سال ۱۳۵۸ تاکنون عضو شورای انقلاب فرهنگی است و در طول سالهای حضور خود در عرصه سیاست نخست‌وزیر، وزیر امور خارجه، عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام، رئیس فرهنگستان هنر بوده و ... کار روزگار را ببینید که محمود دولت آبادی نویسنده‌ی کلیدر و آفریدگار شیرمحمد ناخواسته در چنین مخمصه‌ای گرفتار می‌شود. مردمی که ارزش این نویسنده‌ی توانا را می‌دانند، با خواهش و تمنا و هلله و فریاد او را به جایگاه تعزیه گردان‌های « انتصابات نه انتخابات » می‌کشند. در چنین جایی او چه بگوید تا نشان دهد که با غاصبان حقوق مردم و جنایتکاران جمهوری اسلامی همراه نیست؟

من گوشه‌ای از درک و برداشت خودم را از این خبر و سخنان آقای دولت آبادی در اینجا می‌نویسم و یقین دارم هم میهنان زنده به گور من از سخنان آقای دولت آبادی هزاران نکته و دردی را حس می‌کنند که خود روزانه با آن‌ها روبرو هستند.

او سخن خود را با یک پرسش چند پهلو آغاز می‌کند: « خدا یا مسجد من کجاست . . . ای ناخدای من؟ » این نویسنده‌ی غیرتمند زنده بگور، زنده بگور بودن خود را در زندان ایران چنین به زبان رانده است: « . . . فقط می‌خواهم مروری داشته باشم بر دورانی که در آن به طرز مضاعفی پیر شدیم؛ یعنی ما را پیر کردند و خواستند که بمیرانند. و این بیش از آنکه از نظر من امری تراژیک باشد، یک سوال است. » او هوشمندانه می‌گوید: این « یک سوال است ». سوال یا پرسش آدم را در پی پیدا کردن پاسخ به فکر وامی‌دارد، آدم فکرش به هزار جا می‌رود و هرکس به فراخور دانش و خرد و جهان بینی خود به چیزهایی می‌اندیشد.

آدم اگر خیلی ساده و بی‌خبر باشد فکر می‌کند لابد چون مملکت اسلامی شده و در میخانه‌ها را بسته‌اند، آقای دولت آبادی پیر شده و دارد از دست می‌رود. کسی اگر یک کمی با هوش تر باشد فکر می‌کند لابد اجازه‌ی چاپ کتابش را نداده‌اند پیر شده است. آدم اگر سیاسی تر و پیچیده تر فکر کند ممکن است عقل‌اش به آنجا قد بدهد که نکند چون خامنه‌ای به آقای دولت آبادی امکان نمی‌دهند که رئیس‌جمهور شود کسانی مانند احمدی‌نژاد، جای او را گرفته‌اند پیر شده است. در پاسخ به آن سوال آدم‌ها ممکن است به خیلی چیزها فکر کنند؛ به نفت به غارت منابع این ملت فقیر که از زمان قرارداد داری تا به امروز با ناجوانمردی و بی‌رحمی غارت می‌شود، به از دست رفتن دین

و شرف و ناموس مردم ، به توپ بستن مجلس در زمان محمد علی شاه مخلوع، به قرارداد ۱۹۱۹ ، به کودتای رضاخان میرپنج به کودتای ۲۸ مرداد ، به کشتارهای جوانان مان در زندان های جمهوری اسلامی ، به جنگی که ساخته و پرداخته ی دولت های امپریالیستی جهان خوار بود و میلیون ها جوان ایرانی و عراقی را قربانی فروش اسلحه و غارت این دو کشور کردند و بالاخره هم جام زهر نصیب شان شد، در پاسخ به چنین سوالی باید اندیشید. چرا استاد می گوید ما را پیر کردند ، آدم چگونه و در برابر چه رخدادی ناگهان پیر می شود ؟ یا ناگهان میرانده می شود؟ خبر یا فاجعه اگر بسیار بسیار بزرگ و سهمگین باشد آدم را در جا می کشد و یا یک شبه پیر می کند. این بستگی دارد به اندازه ی علاقه ی آدم به آن چیزی که در یک فاجعه از دست می دهد. اگر آدمی مانند دولت آبادی آنقدر عمیق، درد آدم های کلیدر را حس کرده باشد و حسرت علائقش به یک آبادی کوچک و نازنینانش را در یک رمان بزرگ بیان کرده باشد، ببینید برای از دست رفتن یک سرزمین بزرگ و تاریخی با مردمان نازنینش چه می کشد و تا چه اندازه پیر می شود؟

البته او آنقدر هوشمند و خردمند هست که در آن تنگنا پاسخ آن سوال را ، خود بدهد. اگر به تک تک واژه هایی که دهان گهربارش درآمده با ژرف بینی بیندیشیم پاسخ های بسیاری را خود به آن سوال داده است.

او در آغاز سخن می پرسد: « خدا یا مسجد من کجاست؟ » گویا او در پی مزگت خود است که عرب ها آن را گرفتند و مانند شیر بی یال و شکم و سر و دم ، مسجد ، نامیدندش؛ (ای برادر می ندانم تا چت است - کت وطن گه دیر و گاهی مزگت است / شیخ روزبهان) و همانجا از خدا روی بر می گرداند و نا خدا را به خویش می خواند. او به روشنی بیان می کند که به خواست خود به آنجا و برای تبلیغ کسی نرفته است. سپس او به ملت می پردازد و این که این ملت چرا امت شد و چرا دوباره ملت شد و این ملت چرا یک ملت به معنای ملت مستقل و برگزیده ی مردم خود نیست. روشن است که غم ملت را می خورد و این پیری مضاعف که او از آن نام می برد در غم چنین ملت عزیز است. آن که امتی است از ملت بیگانه است و وطن داری و وطن خواهی را به شیوه ی دولت آبادی یا دهخدا درک نمی کند که می گوید: « هنوزم ز خردی به خاطر درست - که در لانه ی ماکیان برده دست / به منقارم آنسان به سختی گزید - که اشکم چو خون از رگ آن جهید / پدر خنده بر گریه ام زد که هان - وطن داری آموز از ماکیان » .

وطن و وطن داری از آن روی در جمهوری اسلامی معنا و مفهوم خود را از دست داده است که محتوای تعلق اش به صاحبان اش یعنی ؛ شما یعنی

ملت ایران ، از آن سلب بشود. جمهوری اسلامی می خواهد نشان دهد این وطن صاحب ندارد و امت می تواند آن را به تاراج ببرد. برای همین هم هست که ملت ایران از گرسنگی و بی دارویی می میرد اما دختر و پسرهای جوان فلسطینی و لبنانی و عراقی و دیگر مسلمان ها (شیعه یا سنی) با همان پول ها لباس های یک شکل و یک دست نو و تازه اسلامی بر تن می کنند ، بمب به شکم خود می بندند و با گلوله و خمپاره های اهدایی جمهوری اسلامی، یک دیگر را تکه تکه می کنند.

اگر به سخنان دولت آبادی در ستاد انتصابات (نه انتخاباتی) نخست وزیر سابق حکومت اسلامی با دقت و با توجه به علائق و اندیشه های این نویسنده دانا و توانا نگاه کنیم می توانیم بسیاری از سخن های نا گفته او را از میان سطور نا نوشته ی او بخوانیم. کاش دیگر هم میهنان ما هم با ایجاد چنین فرصت هایی زنده بگور بودن خود را به مردم جهان بفهمانند. جانش از گزند گزمه های دشمنان مردم ایران بدور و زندگی پربار و پربهره اش دراز باد!

منوچهر تقوی بیات

استکهلم - اردیبهشت ماه ۱۳۸۸ خورشیدی

تارنمای یاری چنین نوشته است:

محمود دولت آبادی: ما را پیر کردند و خواستند که بمیرانند

یاری: نشست شاعران و ادیبان حامیان میرحسین موسوی که عصر روز 22 اردیبهشت در تالار مسجد امیرالمومنین بلوار مرزداران توسط اعضای ستاد 88 برگزار شد، میهمان ویژه ای داشت. همه آنهایی که گوش به اشعار شاعران سپرده بودند به یکباره متوجه ورود میهمانی شدند که چند نفر او را همراهی می کردند و هر قدم که پیش می آمد سالن به احترامش از جا بلند می شد. محمود دولت آبادی کنار دیوار تالار را که منقوش به تصاویر میرحسین موسوی بود طی کرد و کنار حاضران نشست.

به گزارش سرو، قرار بر سخنرانی دولت آبادی نبود ولی شور و درخواست حاضران او را مجاب کرد تا چند دقیقه ای در جمع دوستداران میرحسین موسوی سخنرانی کند. با تشویق حضار روی سن رفت و بعد از ذکر جمله "خدایا مسجد من کجاست... ای ناخدای من" حرف هایش را این گونه بر زبان آورد: «اگر من اینجا هستم به اعتبار احترامی است که برای دعوت کننده خود قائلم. آقای مسجد جامع یادآور دورانی از مدیریت فرهنگی هستند که دوره خوبی بود. من نیامده ام برای کسی تبلیغ کنم چرا که اینکاره نیستم. اگر هم چیزی به ذهنم رسیده، در مطبوعات بیان کرده ام. فقط می خواهم مروری داشته باشم بر دورانی که در آن به طرز مضاعفی پیر شدیم؛ یعنی ما را پیر کردند و

خواستند که بمیرانند. و این بیش از آنکه از نظر من امری تراژیک باشد، یک سوال است.»

دولت آبادی که با لحنی غم آلود و اعتراضی سخن می گفت ادامه داد: «ما در کجا زندگی می کنیم؟ چه مناسباتی با یکدیگر داریم؟ چند سالی است که شده ایم ملت ایران. قبلا امت بودیم. حالا هم در عین اینکه ملت ایرانیم، بخشی از امت محمدی هم هستیم. ولی این چگونه ملتی است که در آن هیچ کس از دیگری خبری ندارد؟ این چگونه ملتی است که هیچ گونه مناسبات انسانی فیما بین در آن برقرار نیست و فقط در آستانه انتخابات است که حق داریم به عنوان ملت مطرح شویم و در جایی جمع شویم و احیانا حرفی بزنیم.»

وی خطاب به مخاطبانش گفت: «من نویسنده مملکت شما هستم. معمولا به مناسبت، برنامه های فرهنگی تلویزیون را نگاه می کنم. و وقتی که دکتر محسن پرویز به عنوان معاون وزیر ارشاد در آن صحبت می کند بیشتر دقت می کنم. در آخرین گفتگوی او که با آقای حیدری در تلویزیون انجام شد، وقتی از وی پرسیدند که چگونه ممکن است که معدود افرادی بر تمام نویسندگان و شاعران و محققان و اندیشمندان این مملکت اشراف داشته باشند، او اول پاسخ داد که ما باید این بحث را در جای دیگری مطرح کنیم ولی بعد گفت که ما بر اساس آیین نامه انقلاب فرهنگی در مورد کتاب تصمیم می گیریم.»

دولت آبادی سپس با لحنی رسا و پرطنین ادامه داد: «من نویسنده مملکت ایران هستم. از نظر من انقلاب فرهنگی اقدامی غیرقانونی بوده است و به هیچ وجه مشروعیت ندارد. من به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رای دادم و تنها آن قانون را می پذیرم و آثار ادبی و فرهنگی ما باید بر اساس همین قانون مورد قضاوت قرار بگیرد. پای این قضاوت هم می ایستیم. انقلاب فرهنگی که شیخ آن دکتر سروش بود تقلیدی مضحک از امری سخیف بود که در چین انجام شده بود. آن انقلاب فرهنگی دامن یکی از چهره های معاصر جهان را برای همیشه لکه دار کرد؛ یعنی مردی که مردم پریمیستیو کشوری را به دنیای بزرگ معرفی کرد، با آن انقلاب در چین به لکه ای سیاه دچار شد. بنابراین تقلید از آن انقلاب تقلید از یک شناعت بود.»

نویسنده رمان های «کلیدر» و «جای خالی سلوچ» تاکید کرد: «من به مسئولین ارشاد می گویم که آن آیین نامه نه قانونیت دارد و نه مشروعیت. ما قانون اساسی داریم. آن انقلاب فرهنگی باعث شد تا جامعه فرهنگی ایران از مغز تهی شود.»

وی سپس عبدالکریم سروش را خطاب قرار داد و گفت: «آقای سروش، شما علمدار رفتار شنیعی شدید که باعث شد بهترین فرزندان این مملکت بگذارند بروند تا شما شعر مولانا را حفظ کنید و به ما تحویل بدهید

و تحویل بدهید و بازهم تحویل بدهید.»
دولت آبادی به انتخابات هم اشاره کرد و گفت: «من به کسی رای می دهم که از تمام ایرانیان فرهیخته ای که از این کشور بیرون رانده شدند، اعاده حیثیت کند و به کسی رای می دهم که به انسجام ملی معتقد باشد. ما را نسبت به هم غریبه کرده اند. اگر کسی که این ستاد مال اوست چنین قابلیتی دارد از رای دادن به او پشیمان نخواهیم شد. مسئله اشخاص نیستند، مسئله یک ملت است. ملت دارد از برکت رفتار آقایان به جان هم می افتد. مملکت داری یعنی مردم را نگه داشتن. زخم زدن به مردم و تاب زخم را آوردن از سوی مردم باید تا به حال حوصله آقایان را هم سر برده باشد. شما با چه مرهمی می توانید به این زخم ها التیام ببخشید؟»

منوچهر تقوی بیات
استکھلم - اردیبهشت ماه ۱۳۸۸ خورشیدی

ملاحظات در باره تشدید جهانی شدن سرمایه و علل پیدایش گرایشات چپ مارکسیستی در میان دانشجویان دانشگاه های ایران

• میتوان عوامل جذب دانشجویان به مارکسیسم را در پرتو ملاحظاتی به دو بخش داخلی و خارجی تقسیم بندی کرد. در این نوشتار بعد از بررسی عوامل خارجی (عمدتاً جهانی تر شدن سرمایه بویژه در سی سال گذشته و ورود امواج پی آمدهای فلاکت بار آن به ایران)، به چند و چون عوامل داخلی (عمدتاً پروسه توهم زدائی در اذهان عمومی جامعه بویژه در بین کارگران و دانشجویان و گسترش عدم مقبولیت و رضایت عمومی از حاکمین و صاحبان قدرت) پرداخته شده است.

درآمد

جریان‌ات پرتلاطم نیمه اول آذرماه سال ۱۳۸۶ که منجر به اعلام موجودیت و حضور طیف جدید چپ - مارکسیستی در بین دانشجویان دانشگاه های ایران شد ، باعث بهت و حیرت هم بین چالشگران و فعالین ضد نظام جمهوری اسلامی و هم بین مردم کوچه و بازار گشت . از آن زمان به بعد ، فعالین سیاسی و تحلیل گران کوشیدند چند و چون عواملی را که باعث جذب جوانان ایران در نیمه اول دهه ۱۳۸۰ خورشیدی به سوی آرمان ها و اندیشه های مارکسیستی شده اند ، مورد بررسی قرار دهند .

بر اساس ابعاد مختلف زیست سیاسی و زندگی اجتماعی دانشجویان ایران بویژه در دهه ۱۳۷۵ - ۱۳۸۵ میتوان عوامل جذب دانشجویان به مارکسیسم را در پرتو ملاحظاتی به دو بخش داخلی و خارجی تقسیم بندی کرد . در این نوشتار بعد از بررسی عوامل خارجی (عمدتاً جهانی تر شدن سرمایه بویژه در سی سال گذشته و ورود امواج پی آمدهای فلاکت بار آن به ایران) به چند و چون عوامل داخلی (عمدتاً پروسه توهم زدائی در اذهان عمومی جامعه بویژه در بین کارگران و دانشجویان و گسترش عدم مقبولیت و رضایت عمومی از حاکمین و صاحبان قدرت) می پردازیم . در آخر ، در بخش جمع بندیها و نتیجه گیری وظیفه چالشگران و فعالین سیاسی ایرانی را (که سال هاست در خارج از مرزهای ایران استبداد زده به مبارزه ادامه داده اند) در مقابل این تحولات به بحث و تفحص می گذاریم .

ملاحظاتی درباره جهانی تر شدن سرمایه

و پی آمدهای فلاکت بار آن

۱ - پروسه جهانی تر شدن بر خلاف تبلیغات ایدئولوگ های نظام ، فقط در گستره حرکت سرمایه به وقوع می پیوندد . این پروسه که در سی سال گذشته تشدید یافته است ، سرمایه داری را پیوسته قادر می سازد که به مثابه نظام جهانی واقعا موجود در دو بعد (بازار فرآورده های کار اجتماعی و بازار سرمایه) گسترش یابد . یعنی در این نظام ، تشکیل بازار جهانی واقعی کار علیرغم جهانی شدن اقتصاد وجود عینی ندارد و به اصطلاح دم بریده است . پس آنچه که جهانی گشته و تشدید یافته است ، سرمایه و پی آمدهای فلاکت بار آن بویژه نابرابری های شدید ، در سراسر جهان است .

۲ - جهانی شدن سرمایه در توسعه خود همواره مبتنی بر نابرابری های طبقاتی و ملی بوده است . این نابرابری ها که در سی سال گذشته (از اوایل دهه ۱۹۷۰ به این سو) در سراسر جهان عمیق تر گشته ، محصول شرایط خاص این یا آن کشور ، این یا آن فرهنگ و... نیست .

نا برابری محصول و معلول منطق انباشت سرمایه است . بر مبنای این منطق ، سرمایه داری ناگزیر در سطح و مقیاس جهانی شکاف براندازانه و قطب بندی کننده است . توسعه نابرابری بین کار و سرمایه از یک سو و بین ملل و کشورها (مرکزها و پیرامونی ها) از سوی دیگر به رشد و اشتعال تضادهائی در سطح محلی و ملی و منطقه ای و جهانی دامن می زند که حل آنها در چهارچوب منطق حاکم نظام بر بازار جهانی امکان ناپذیر می گردد .

۳ - گفتمان حاکم در مرحله کنونی جهانی شدن بازار نئولیبرالی مدعی است که صفحات مرحله نابرابر ملت - دولت ها در جهان در حال ورق خوردن و تغییر هستند . پیروان اندیشه های " تلاقی تمدن ها " و " پایان تاریخ " و بخش عظیمی از روشنفکران متعلق به مکاتب فرامدرنیست ها می گویند جهانی شدن در مرحله کنونی برای کشورهای که کارکرد بازار آزاد نئولیبرالی را بپذیرند و هوشمندانه به محور و مدار آن بپیوندند ، فرصت لازم را برای آنها مهیا می کند که با ادغام خود به مرکزهای قدیم " برسند " . بررسی اوضاع نشان می دهد که کشورهای پیرامونی چنین توانی را ندارند . بر عکس ، شکل های جدید سلطه پنج انحصارهای بزرگ متعلق به نظام ، حامل و تنها عامل اصلی قطب بندی فزاینده و تعمیق بیشتر نابرابری بین مرکزها و پیرامونی ها است . پذیرش منطق این نوع جهانی شدن (حاکمیت بی قید و شرط حرکت سرمایه) چیزی جز پذیرش منطق سازمان دهی آپارتاید جهانی در مقیاس کره خاکی نیست .

۴ - در تاریخ پانصد ساله سرمایه داری ، پروسه جهانی شدن که از اول درون بود توسعه سرمایه بوده ، پیوسته استعمارگر و ویرانگر عمل کرده است . این پروسه که در گذشته از دو دوره مشخص ویرانگری عبور کرده ، امروز در فاز تشدید مرحله سوم آن قرار دارد . بررسی مناطق مختلف کشورهای جنوب در این فاز نشان می دهد که جهان ما در سر دو راهی تاریخی قرار گرفته است : یا توسعه بلامنازع جهانی شدن سرمایه که بی رحمانه به آپارتاید در مقیاس جهانی ختم خواهد گشت و یا گسترش چالش هائی که جهان را به سوی گشایش مرکزهای جدید قدرت در جنوب رهنمون گشته و شرایط را برای دگردیسی های کیفی با چشم اندازه های سوسیالیستی میسر خواهد ساخت .

۵ - نگاهی اجمالی به اوضاع سیاسی و اقتصادی کشورهای جنوب به خوبی نشان می دهد که در حال حاضر با حاکمیت نظام تک قطبی جهانی سرمایه ، کشورهای پیرامونی نه تنها توان رسیدن به کشورهای شمال را ندارند بلکه به خاطر ویرانگری های فاز فعلی جهانی شدن سرمایه و سلطه فزاینده شکاف براندازانه و قطب بندی کننده پنج انحصار بزرگ ، با نابرابریهای فلاکت بار تری در آینده روبرو خواهند گشت .

۶ - کشورهای آفریقا ، جهان عرب و اسلامی در مجموع در تقسیم کار بین المللی بنیادی بسته مانده اند . این کشورها چه آنهاییکه صنعتی شده اند و چه آنهاییکه نیمه صنعتی هستند ، جملگی اوضاع اقتصادی شان شکننده و آسیب پذیر بوده و در موقعیت صادر کنندگان منابع طبیعی و محصولات ابتدائی قرار گرفته و عمدتاً غیر رقابتی باقی مانده اند . در این کشورها تعادل های اجتماعی منجمله نهادهای مدنی در شکل اصلی خود به صورت ازدیاد روزافزون حجم توده های تهیدست ، فقیر ، بی خانمان و طرد شده تجلی می کنند . در این مناطق که نصف کشورهای پیرامونی (جنوب) را در بر می گیرند ، نه تنها کمترین نشانه پیشرفت در زمینه اتحاد منطقه ای وجود ندارد بلکه بر عکس ما شاهد بروز و عروج پولاریزاسیون های افقی - اولتراناسیونالیسم ، خاک پرستی ، الحاق طلبی ، جدائی خواهی ، امت گرائی های دینی و مذهبی - هستیم که همگی از تبعات و عوارض جهانی شدن سرمایه در جهان بویژه در کشورهای پیرامونی، می باشند . با اینکه این کشورها ، کشورهای " ثروتمند " (صادر کنندگان نفت) و کشورهای فقیر و بسیار فقیر را در بر می گیرند ، اما کشوری در میان آنها در سی و پنج سال گذشته (از شکست و افول " عهد باندونگ " و پدید ه ناصریسم تاکنون) پیدا نشده است که در ساختن یک نظام منطقه ای و قاره ای همچون عامل فعال شرکت کند . در این مفهوم این کشورها بر خلاف دهه های ۱۹۷۵ - ۱۹۵۵ در حاشیه قرار دارند و امر توسعه برای آنها چیزی جز تلاش در جهت جا دادن خود در گسترش جهانی سرمایه داری و توهم ویرانساز " رسیدن به آنها " (کشورهای مرکز) نیست .

۷- مقایسه و اختلاف نمایانی که پیرامونی های فعال (چین ، هندوستان ، برزیل و...) را از کشورهای پیرامونی حاشیه ای (اکثر کشورهای آفریقائی ، عربی ، اسلامی و...) جدا می سازد فقط معیار رقابتی بودن محصولات صنعتی شان نیست بلکه همچنین یک معیار و سنجش سیاسی است . بعضی از قدرت های سیاسی در پیرامونی های فعال (مثل چین ، برخی از کشورهای آمریکای لاتین و...) و پشت آنها جامعه در مجموع طرح های ملی و استراتژی ها برای کاربرد آنها دارند . این طرح های ملی (بدون اینکه تضادهای اجتماعی را در درون آن جوامع نفی کنند) مسلماً در رویارویی با پروژه های امپریالیستی نظام تک قطبی جهان سرمایه قرار خواهند گرفت و فعل و انفعالات این رویارویی ها سیمای جهان فردا را ترسیم خواهند ساخت . بر عکس ، پیرامونی های غیر فعال (حاشیه ای) طرح و استراتژی خاص ندارند . حتی هنگامی که بیان هائی چون بیان امت گرایان اسلامی مدعی آن هستند ، ما متوجه می شویم که آن بیان ها به کلی تهی از طرح هایی هستند که

از خاستگاه ملی برای رویارویی با محمل های نظام جهانی تعبیه شده باشند . بررسی اوضاع سیاسی و اقتصادی این گروه از کشورهای پیرامونی که ما در این نوشتار آنها را حاشیه ای ، غیر فعال و غیر رقابتی توصیف کردیم ، نشان می دهد که محفل ها و جناح های گوناگون امپریالیستی " بجای آنها می اندیشند " و ابتکار انحصاری طرح های متعلق به این مناطق را در دست دارند. در یک کلام ، لایه بندی فزاینده و شکاف بندی های عمیق بین این گروه از کشورها مفهوم همبستگی " جهان سومی " را در هم نوردیده و به استراتژی های جبهه مشترک عهد باندونگ (۱۹۷۵- ۱۹۵۵) پایان داده است .

۸ - علیرغم درهم نوردیده شدن عهد باندونگ و پایان همبستگی ها و یک پارچگی های جهان سومی دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ، جهانیان امروز شاهد شکل گیری و رشد پروسه ای در سراسر جهان هستند که در مسیر آن چالشگران ضد نظام تلاش می کنند که بطور جدی محمل ها و نهادهای پنج انحصار بزرگ امپراطوری را به چالش طلبیده و بطور موثر در مقابل جهانی شدن که بی رحمانه می خواهد کره خاکی را بسوی یک آپارتاید جهانی سوق دهد ، به مقاومت و مبارزه برخیزند .

۹ - در حال حاضر هم در کشورهای مرکز و هم در کشورهای پیرامونی با گسترش همه جانبه بحران های اقتصادی ، غذایی ، بیکاری سازی فراگیر و بسته شدن کارخانجات ، احتمال بروز اعتراضات و قیام های شهری به سان یونان ، افزایش یافته است . آینده شغلی در این کشورها کارگران و بویژه جوانان و کسانی که وارد بازار کار می شوند را با مخاطرات جدی روبروساخته شده است . در واقع اوضاع به نوعی است که گوئی همه بویژه جوانان ، در کشورهایی مثل یونان ، ترکیه ، ایران ، فرانسه ، اسپانیا ، ایتالیا و ... در " لبه تیغ راه می روند " و دیگر توان تحمل نابرابری های هولناک و ستم عریان را ندارند و نسبت به آینده خود بیمناک بوده و همواره در هول و هراس زندگی می کنند . علاوه بر اینها ، دولت های این کشورها از ترکیه ، یونان و ایران گرفته تا جمهوری چک ، فرانسه و دانمارک و ... (با افزایش پروسه های خصوصی سازی ، کاهش مقررات و لغو تنظیمات دولتی بویژه در حیطه های آموزش و پرورش ، بهداشت عمومی ، مسکن سازی و ...) ماهیت کمپرادوری خود را به کاخ امپراطوری و پنج انحصار بزرگ به شکل عریان به نمایش گذاشته اند .

۱۰ - علیرغم این اوضاع ، دولتمردان این کشورها احتمال وقوع قیام ها و تظاهرات قهرآمیز را در کشورهای خود نمی بینند و یا در صورت وقوع دل خود را به سرکوب و سانسور خوش کرده اند . ولی بررسی اوضاع این کشورها نشان می دهد که نه تنها ایران ، ترکیه ، مصر ، نیجریه (نمونه هائی از کشورهای پیرامونی) بلکه فرانسه ،

اسپانیا ، ایتالیا (نمونه هائی از کشورهای مرکز) نیز نمایه های متنوع یونان هستند : کشورهای تحت فشار که توده های وسیعی از مردم در آنها از خوش خیالی و توهم رها شده اند . سیاست های تبلیغاتی دولت ها و به اصطلاح اپوزیسیون در این کشورها با شکست روبرو شده و بررسی اوضاع نشان می دهد اکثریت قریب به اتفاق مردم اعتراضات و تظاهرات کارگران ، زنان ، دانشجویان و... را بخشی از قیام مردمی و عمومی برعلیه حاکمیت در آن کشورها به حساب می آورند . آنچه مسلم است این است که مردم در سراسر جهان دیگر بیش از این توان تحمل قطب بندی سازی های نظام جهانی و فساد و ستم رژیم های کشورهای خود را ندارند . اگر یونان ، فرانسه ، اسپانیا ، ایتالیا و... بهترین نمونه هائی از کشورهای مرکز هستند که در آنها مردم دیگر بیش از این توان نابرابری های فزاینده و ستم عریان را ندارند ، ایران احتمالاً بهترین نمونه از کشورهای پیرامونی است که در آنجا توده های مردم بویژه کارگران و دانشجویان ، خود را از توهمات دهه های ۱۳۸۷ - ۱۳۶۸ آزاد ساخته و به جد خواهان تغییر اوضاع هستند

ملاحظاتی درباره پدیده نوظهور طیف چپ جدید- مارکسیستی در دانشگاههای ایران

۱۱ - افزایش فعالیت های اجتماعی و صنفی جنبش های دانشجویی ، کارگری و زنان به وضوح نشان می دهد اقشار و طبقات جامعه ایران از انقلاب مشروطه به این سو آرمان های استقلال ، آزادی و عدالت اجتماعی خویش را تحقق نیافته می بینند ، در همگامی با رویدادهای بین المللی (از فعل و انفعالات متنوع و متعدد " انقلاب بولیواری " در آمریکای لاتین گرفته تا قیام های جوانان در فرانسه ، دانمارک ، یونان و... در اروپا) برای تحقق جهانی بهتر مبتنی بر صلح ، برابری ، آزادی و... با شور و شوقی مضاعف ، راهی مردمی و دموکراتیک (در راستای گذار جامعه ایران به استقلال و کسب حاکمیت ملی ، آزادی و دموکراسی و عدالت اقتصادی و اجتماعی) را جستجو می کنند .

۱۲- آنچه که کشور ایران را در حال حاضر با کشورهای دیگر پیرامونی متمایز می سازد اوج گیری اعتصابات گوناگون کارگری از یک سو و شکل گیری غیر مترقبه و رشد سریع موج جدید چپ - مارکسیستی بویژه در بین جوانان دانشجو است که بررسی چندو چون آنها حائز اهمیت است . در ادامه این نوشتار ، بعد از بررسی اجمالی چگونگی ظهور و رشد موج جدید چپ - مارکسیستی در ایران در دهه ۱۳۸۰ ، به توضیح وظیفه و مسئولیت مارکسیست های ایرانی دهه های ۶۰ و ۷۰ که عمدتاً در خارج از ایران فعالیت می کنند ، می پردازیم .

۱۳ - انقلاب ۱۳۵۷ و تبعات و عوارض آن تاکنون از طرف صاحب نظران و محققین مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته اند . بدون تردید ، انفجار جمعیتی که بویژه در سال های جنگ هشت ساله ایران و عراق در شهرها و روستاهای ایران به وقوع پیوست ، در دهه ۱۳۷۰ جامعه ایران را دستخوش تحول ساخت. حضور میلیونها جوان که در صد قابل توجهی از کل جمعیت ایران را در بر گرفت ، تحرک اجتماعی را برای ناظرین و محققین نوید داد . البته پرداختن به مسئله جوانان، مثل مسئله زنان و مسئله ملی در ایران نیاز به تحقیق فراگیر و سازمان یافته دارد که نگارنده نمی تواند از عهده آن در این مقاله برآید . آنچه در اینجا مورد بحث است این است که چه عواملی باعث گشتند که بخشی از این جوانان در نیمه اول دهه ۱۳۸۰ در ایران به سوی آرمان ها و اندیشه های مارکسیستی جلب گشتند و از همه مهمتر اینکه این جوانان از چه منشائی بیرون آمده و متعلق به کدامین کمپ مارکسیستی هستند ؟

۱۴ - در آغاز دهه ۱۳۸۰ خورشیدی ، جامعه ایران نزدیک به ۱۵ سال بود که از حالت و جو بسیج جنگی (۱۳۶۷ - ۱۳۵۹) و پی آمدهای سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی آن بیرون آمده و به مرحله مصرف و رواج بیشتر روابط سرمایه داری منجمله تشدید روند خصوصی سازی فراگیر وارد شده بود. در این بزنگاه یک جریان بسیار چشمگیری در دانشگاههای ایران (بویژه در تهران ، شیراز ، تبریز و...) آغاز شد که دور از انتظار خیلی از مردم منجمله صاحب نظران جامعه شناسی سیاسی ایران بود و آن بازگشت و یا احیای اندیشه ها و فعالیت های چپ مارکسیستی در صحنه سیاسی ایران بود . بروز و گسترش موج چپ مارکسیستی در بین دانشجویان نه تنها مردم و صاحب نظران را دچار تعجب ساخت بلکه بخشی از دولتمردان جمهوری اسلامی را نیز به حیرت و شگفتی انداخت . این شگفت انگیزی ها بویژه زمانی که دانشجویان پوسترهای رنگین و بزرگ لنین را در بخش های مختلف دانشکده ها نصب کرده و شعارهای برابری ، آزادی ، " سوسیالیسم آری " و " بربریت نه " را با خود در " روز دانشجو " حمل کردند ، به حد نهایت رسید . شایان توجه است که در همین زمان (از سال ۱۳۸۳ به این سو) پیروزی حزب کمونیست نپال در براندازی رژیم سلطنتی در آن کشور ، احیا و گسترش حزب کمونیست لبنان و شرکت فعال آن در جنبش مقاومت مردم لبنان در مقابل حمله نظامی اسرائیل به لبنان در اواخر تابستان سال ۲۰۰۶ (۱۳۸۵ خورشیدی ، و احیا و رشد بی سابقه جنبش کمونیستی در کشورهای بولیوی ، ونزوئلا ، اکوادور و... در آمریکای لاتین این صاحب نظران را همچنان در بهت و حیران فرو برد . این صاحب نظران و دولتمردان (از پیروان " پایان تاریخ " ، " تلاقی

تمدن ها " ، پست مدرنیست ها ... در کشورهای مرکز گرفته تا نخبگان جناح های درون حاکمیت جمهوری اسلامی) به دلایلی که تعدادی از آنها را بطور اجمالی شرح خواهیم داد ، جملگی به خاطر اعتقاد و وابستگی به تئوری " تینا " (بدیلی وجود ندارد !) بر آن بودند که بازگشت و احیای چپ مارکسیستی در کشوری مثل ایران ، امکان پذیر نیست . بررسی نوشته های این صاحب نظران و نخبگان دولتی (چه از کشورهای پیرامونی و چه از کشورهای مرکز) نشان می دهد که آنان دلایل متعددی در رد اجتناب ناپذیری احیا و یا بازگشت نمایان و چشمگیر چپ - مارکسیستی را مطرح می کردند ، که در اینجا به طور مختصر به بررسی اهم آن دلایل می پردازیم

۱۵ - این صاحب نظران و دولتمردان بر آن بودند که گفتمان چپ مارکسیستی در بین فعالین جنبش های کارگری ، دانشجویی و ... همراه با گفتمان جنبش های رهائی بخش عهد باندونگ چه در کشورهای مرکز و چه در کشورهای پیرامونی قدرت جذابیت و حقانیت تاریخی خود را باخته و به جای آن در عصر بعد از پایان جنگ سرد ، گفتمان نئولیبرالیسم حاکم در " بازار آزاد " به کرسی تفوق و قدرت نشسته است .

افول و ریزش قدرت گفتمان های چپ مارکسیستی و ملی گرائی رهائیبخش که در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ میلادی آغاز گشت ، در دهه های بعد از فروپاشی و تجزیه شوروی ، فروکشی جذابیت جنبش های رهائیبخش ملی و بالاخره جنبش کارگری در اروپا و پایان دوره جنگ ، تشدید و تعمیق یافت . افول و شکست این سه چالش ضد نظام جهانی سرمایه به ایدئولوگ های نظام فرصت داد که با اعلام " پایان تاریخ " و " مرگ مارکسیسم " از کارآمدی و مشروعیت نظام جهانی سرمایه به مدیریت آمریکا به عنوان تنها راه " رستگاری بشریت " دفاع کنند . این جابجائی در گفتمان ها چنان بخش بزرگی از روشنفکران را خلع سلاح و " اخته " ساخت که حتی مردم کوچه و بازار در کشورهای مرکز و پیرامونی در رویارویی با طرفداران و پیروان کمونیسم به طعنه و طنز سرنوشت شوروی ، تبدیل چین به سرمایه داری، یا شکست ناصریسم و.. را تا این اواخر مثال می زدند .

۱۶ - این فروپاشی ها و جابجائی گفتمان ها شاید شدیدترین تاثیر خود را بر احزاب مارکسیستی از اسپانیا ، ایتالیا و... در اروپا گرفته تا احزاب کمونیستی کشورهای جهان سوم و بویژه خاورمیانه گذاشت تا جایی که بسیاری از مارکسیست ها در روسیه ، اوکراین ، ایتالیا ، انگلستان و... اصول مارکسیست - لنینیست را از مرامنامه های خود حذف کرده و اکثرا واژه کمونیست را از اسم رسمی خود برداشته و کلمات دیگری مثل " چپ نوین " را برای نامگذاری جدید

حزب خود انتخاب کردند . رهبران تعدادی از احزاب مارکسیست خاورمیانه مثل جبهه خلق برای آزادی فلسطین (به رهبری جورج حبش) و سازمان فدائیان خلق (اکثریت) نه تنها به حذف کلماتی چون پرولتاریا و خلق ها در مرامنامه های خود اقدام کردند بلکه علنا در سخنرانی ها و مصاحبه های خود از پایان عمر " تاریخ " صحبت کرده و اعلام کردند که محرومین جهان و قربانیان نظام جهانی سرمایه " توان انقلابی " خود را از دست داده اند و مبارزات طبقاتی و ملی دیگر وجود خارجی ندارند . آنها به مردم نوید دادند که نظام جهانی و در راس آن آمریکا در سیاست جهانی خود " تعدیل " بوجود آورده و با گسترش و جهانی تر شدن سرمایه بویژه بعد از پایان دوره جنگ سرد ، از استعمار و سرکوب کارگران و ملل تحت ستم دست برداشته و انقلاب تکنولوژیکی بویژه در زمینه های اطلاعات و مخابرات از طریق کامپیوتر و اینترنت ، نقش عمده را در سرنوشت بشر به عهده گرفته است . تعداد این نوع افراد که مسخ قدر قدرتی نظام جهانی سرمایه شده و در مقابل " معجزات " و " مقدسات " بازار آزاد نئولیبرالیسم به نیایش و تحسین پرداختند ، فقط به یک کمپ مشخص در جنبش کمونیستی اختصاص نداشت . این افراد طلسم شده از درون اکثر سازمان ها و احزاب چپ مارکسیستی چه در کشورهای پیرامونی و چه در کشورهای مرکز بیرون آمده و به طیف های گوناگون جنبش کمونیستی آن کشورها تعلق داشتند . وجه مشترک این افراد عبارت بود از اینکه نه تنها از مارکسیست روی برتافته و بعد از نفی (و نه نقد) آن به پذیرش " تز " تینا " روی آورده بودند بلکه یک قدم نیز جلوتر رفته و زبان نصیحت گشوده بودند . آنها تحت تاثیر آموزش های هانتیگتون ، فوکویاما و دیگر ایدئولوگ های نظام جهانی به چپ های مارکسیست بویژه در دهه ۱۹۹۰ ، " هشدار " می دادند که اگر می خواهند مطرود جامعه خود و تاریخ بشری نشوند ، بهتر است که در مواضع خود تجدید نظر اساسی کرده ، از استفاده واژه هائی چون استثمار و مبارزات طبقاتی و مقاومت ملل تحت ستم و مبارزات ملی و پدیده امپریالیسم پرهیز کرده و بالاخره مارکسیسم را کنار بگذارند و برای اینکه از قافله عقب نمانند بر ارا به های گوناگون سوسیال دموکراسی ، پان ایسم و خاک پرستی ، عرفان و تصوف و انواع و اقسام اندیشه های پسامدرنیسم و امت گرائی های دینی و مذهبی سوار شوند .

۱۷ - در ابعاد تشکیلاتی و سازماندهی ، این فروکاهشی و شکست در سطح جهانی (فروپاشی و تجزیه شوری و " بلوک شرق " افت و اضمحلال جنبش های رهائیبخش ملی در کشورهای جهان سوم ، شکست و اخته شدن جنبش های کارگری در اورپا و بالاخره تبدیل چین توده ای به یک کشور سرمایه داری) اگر چه بدون تردید در جنبش کمونیستی تمامی کشورها

تاثیر گذار و فراگیر بود اما آن چه در ایران بر مسائل تشکیلاتی و سازمانی چپ ایران بیشترین تاثیر را داشت نه فروپاشی شوروی (و تبدیل چین به یک کشور سرمایه داری) بلکه سرکوب حاکمیت تمامیت خواه بود که تمامی فرصت های ساخت سیاسی را در دست یک اولیگارشوی روحانی - نظامی ضد کمونیست و ضد ملی منحصر کرده و سازمان های چپ - مارکسیستی و نیروهای ملی گرا را با نفرتی امت گرانه ای دینی و مذهبی و ایدئولوژی ضد کمونیستی و ضد ملی درهم کوبیده و بکلی تارومار کرده بود. ولی عارضه فاجعه انگیزتر این وقایع تا این اواخر این بود که بعد از گذشت سی سال از وقوع و شکست انقلاب ۱۳۵۷ و گذشت نزدیک به بیست سال از فروپاشی " اردوگاه سوسیالیستی " و تبدیل چین توده ای به یک کشور سرمایه داری تاثیر این فروپاشی ها و شکست ها هنوز در درون جنبش چپ - مارکسیستی ایران (یعنی انشقاق و چند پارچه گی و عدم ادغام و نبود وحدت) به قوت خود باقی مانده بود .

۱۸ - با این همه ضربه ها و آوار ناکامی که بر بدنه چپ - مارکسیستی ایران در سی سال گذشته وارد آمد ، تعجب ندارد که بروز و گسترش اندیشه ها و گرایشات مارکسیستی در دهه هشتاد خورشیدی بین جوانان ایران (بویژه در دانشگاه های ایران) به شدت با شگفتی و حیرت زدگی عام و خاص در ایران و محافل بین المللی روبرو گشت . در اینجا دلایل سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی که در بازگشت و یا احیای تعجب انگیز جنبش چپ - مارکسیستی در ایران نقش اساسی داشته اند را بطور مختصر شرح می دهیم .

ناکامی اصلاح طلبان جنبش دوم خرداد در دهه پرتلاطم ۱۳۸۲ - ۱۳۷۴ در اصلاح سازی و " دموکراتیزه " ساختن حاکمیت اولیگارشوی ایران (صرف نظر از این که نیت و تمایل واقعی آنان چنین چیزی نبوده اما انتظار بخش های گوناگونی از اقشار مختلف مردم بویژه دانشجویان ، زنان و بخشی از روشنفکران حتی برون مرزی ایران از آنان چنین بود) یکی از مهمترین علل رشد و عروج بدیل های دیگر مثل ملی گرایی سکولار ، جنبش فدرالیسم در بین ملیت های متنوع ساکن ایران و بالاخره جنبش جدید چپ - مارکسیستی در دانشگاه های ایران بود . بدون تردید شکست جنبش دوم خردادیها و دیگر اصلاح طلبان از یک سو و اعتلای قدر قدرتی جناح مافیای نظامی - روحانی در سال ۱۳۸۴ جوانانی را که در نیمه اول دهه ۱۳۸۰ در دانشگاه های ایران مشغول تحصیل بودند ، متوجه تضادها و تناقضات موجود در درون جریان ها و طیف های گوناگون درون جنبش اصلاح طلبی و سطح توان و قدرت اثر گذاری هر یک از این طیف ها و جریان ها ساخت . بیرون آمدن از توهم که عمدتاً در بین دانشجویان رواج داشت با اینکه به تفرق و پراکندگی در بین

آنان منجر شد ولی به امکان بروز گرایش های برابری طلبی و سوسیالیستی در بین دانشجویان دامن زد . البته خود دوره اصلاحات با اینکه قویا صوری و سطحی بود ولی به خاطر رواج آزادیهای نسبی در حیطه های بویژه مطبوعات ، سینما و... در آن دوره کوتاه موجب رهایی نیروها و عناصر خفته دانشجویی شد . به کلامی دیگر ، در دوره رواج و رونق جنبش دوم خرداد ، بخش قابل توجهی از دانشجویان به شناخت بهتری از خود و آرمان ها و خواسته های خود در جریان فعالیت در عرصه سیاسی دست یافتند . به نظر نگارنده بغیر از عامل داخلی (عبور از خاتمی و برون رفت از توهم اصلاحات و تلاش در جهت یافتن یک بدیل جدی و اصیل) عامل خارجی (فعل و انفعالات در عرصه بین المللی در دهه بعد از پایان دوره جنگ سرد) نیز در رشد و احیای اندیشه های چپ - مارکسیستی در بین دانشجویان و دیگر اقشار جامعه بخصوص زنان ، نقش موثری ایفا کرد که بررسی آن حائز اهمیت است .

۱۹ - در سال های آخر قرن بیستم و سال های آغازین قرن بیست و یکم حدود یک دهه بود که اتحاد جماهیر شوروی و چین توده ای به عنوان چالشگران نظام جهانی سرمایه بکلی از صحنه سیاسی رخت بر بسته بودند . نبود شوروی و چین (همراه با اخته شدن جنبش های کارگری در اروپای آتلانتیک از یک سو و افول و شکست جنبش های آزادیبخش ملی از سوی دیگر) در این زمان به نظام جهانی فرصتی فراهم آورد که به تاخت و تازهای براندازانه و مداخلات نظامی و سیاسی خود در سراسر جهان این دفعه با شیوه های جدید شدت بخشد . در این دوره و تحت چنین شرایطی سرمایه داری جهانی در نبود مبارزه و مقاومت جدی در برابر خود توانست ضربه های متعدد و فراگیری را به دستاوردهای جنبش کارگری و کمونیستی وارد سازد . ایدئولوژی نئولیبرالیسم حاکم بر حرکت سرمایه (جهانی تر شدن سرمایه) نه تنها یک تئوری و گفتمان بلکه یک برنامه و جریان واقعی به ضرر نیروهای کار و زحمت هم در کشورهای پیرامونی و هم در کشورهای مرکز بود که در عملکرد بعضی از نمایندگانش چون تاچر ، ریگان و بعدا نومحافظه کاران و فرامدرنیست های گوناگون نموده های خود را یافت . به عبارت دیگر ، این بار نظام جهانی با چالشگری روبرو نبود که از ترس آن به کارگران در کشورهای صنعتی مرکز و به زحمتکشان ملل تحت ستم " امتیاز " داده و یا در مقابل مبارزات آنان احیانا دست به یک عقب نشینی تاکتیکی بزند .

۲۰ - ولی پس گرفتن تدریجی دستاوردهای جنبش کارگری در کشورهای مرکز (که در دهه های ۱۹۵۰ ، ۱۹۶۰ ، ۱۹۷۰ ، کسب گشته بودند) از یک سو و متلاشی ساختن رها وردهای دولت های ملی گرای " عهد باندونگ " و رواج کمپرادورسازی در کشورهای پیرامونی از سوی دیگر

باعث مقاومت ها و نارضائی ها ، حرکت های اعتراضی و مبارزاتی نوین در طبقه کارگر و دیگر قربانیان نظام سرمایه در کشورهای مختلف جهان گشت . اعتلای جنبش کارگری در ایران به موازات گسترش اندیشه های چپ مارکسیستی بین جوانان دانشگاه های سراسر ایران بطور قابل ملاحظه ای تحت تاثیر این تحرکات در صحنه سیاسی بین المللی مشخصا در ارتباط با پی آمدهای فلاکت بار و ویرانگر تشدید جهانی شدن سرمایه ، در این دوره تاریخی بود . این واقعه یعنی رشد و گسترش اندیشه های مارکسیستی نباید مانع آگاهی به این امر شود که این اعتراضات و عکس العمل ها فقط محدود به جنبش کارگری و جنبش مارکسیستی بین دانشجویان دانشگاه های ایران بود . باید خاطر نشان ساخت که در این دوره (در نیمه اول دهه ۱۳۸۰ خورشیدی = دهه ۱۹۸۰ میلادی) ما شاهد بروز و عروج جنبش های زنان ، محیط زیست سبزها ، طرفداران حق تعیین سرنوشت و استقرار حکومت فدرالیستی و... در صحنه سیاسی ایران هستیم که به طور طبیعی رشد و درجه چالشگری آنها خود باعث نیروبخشی به اعتلای گرایشات بسوی اندیشه های مارکسیستی بین جوانان گشته است .

جنبش های ضد جهانی شدن سرمایه ، ضد نهادهای بین المللی متعلق به نظام جهانی (صندوق بین المللی پول، بانک جهانی ، سازمان تجارت جهانی و...) ابتدا در کشورهای اروپائی و آمریکائی مرکز نمود پیدا کردند ولی در مدت زمان کمی امواج آن به کشورهای آسیا و آمریکای لاتین نیز رسیدند . جنبش نوپای سوسیالیسم در بین جوانان دانشگاه های ایران بدون تردید از فعل و انفعالات جنبش های سوسیالیستی و ملی گرای آمریکای لاتین نیز شدیداً تاثیر پذیر بوده است .

۲۱ - با به پایان رسیدن عصر رژیم های شبه فاشیستی و نظامی در بخشی از آمریکای لاتین ، جنبش های اجتماعی و سیاسی چپ گرایان طرفدار استقرار حق حاکمیت ملی رشد یافته و دولت های ضد جهانی شدن سرمایه و ضد امپریالیست را در ونزوئلا ، بولیوی ، اکوادور و... بر سر کار آوردند . شایان توجه است که کشورهای برزیل و آرژانتین که با شدیدترین بحرانهای اقتصادی-مالی از نوع خودبوئیزه در زمینه های بیکاری سازی، تورم زائی و... در کشورهای پیرامونی در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ روبرو شده بودند نه بوسیله سیاست های طرفداران " گروه مکتب شیکاگو " (دولتمردان طرفدار تامس فریدمن یکی از پدران معنوی بازار آزاد نئولیبرالی) و نه بوسیله اخلاق فریدمن (نومحافظه کاران حاکم در کاخ سفید) بلکه توسط چپ گرایان در همکاری با ملی گرایان سوسیالیست ضد بانک جهانی و ضد سازمان " نفتا " به ساحل ثبات نسبی و اهمیت مالی رسیدند . بررسی تحولات سیاسی و چند و چون

پیروزی دولت های ملی گرا و مستقل با تمایلاتی بسوی بخشی از آرمانها و چشم اندازهای سوسیالیستی در کشورهای مثل ونزوئلا ، بولیوی ، اکوادور ، اورگوئه به روشنی نشان می دهد که این دولت ها بدون حمایت همه جانبه کمونیست ها و اتحادیه های کارگری متعلق به طیف های مختلف مارکسیست ها در آن کشورها نمی توانستند به پیروزی رسیده و در مقابل قدر قدرتی امپریالیسم یانکی (که هنوز هم کل آمریکای لاتین را به سان خلیج گوانتانامو و زندان معروفش ، ملک متعلقه و حیاط خلوت خود محسوب می دارد) قد علم کنند . امروز به برکت این همکاری ها و اتخاذ وحدت های استراتژیک با دولت های چپ گرا و ضد جهانی شدن سرمایه ، کمونیست ها (که از نظر تشکیلاتی و سازمانی به کمپ های مختلف چپ مارکسیستی تعلق دارند) در این کشورها به موفقیت های چشم گیری دست یافته و با کسب پایگاههای جدید در بین توده های مردم فرصت تاریخی پیدا کرده اند که به بلند پروازی های خود شدت بخشند . این امر که مارکسیست ها در عصر پس از فروپاشی شوروی و تبدیل چین توده ای به یک کشور سرمایه داری می توانند به موفقیت های چشمگیر دست یافته و رهاوردهائی را به جامعه ارائه دهند ، خود در شکست سیاست های هژمونی طلبانه نئولیبرال ها و نوحافظه کاران که می خواهند نقش دولت را در بخش های عمومی و خدماتی پیوسته از طریق اعمال سیاست های ویرانساز خصوصی سازی و لغو تنظیمات و مقررات بر بازار را کاهش دهند ، نقش به سزائی داشتند . کسانی که روند اوضاع را در آمریکای لاتین مورد پژوهش ، تفحص و بحث قرار می دهند ، بخوبی می دانند که امروز دولت های ونزوئلا ، بولیوی ، اکوادور بطور چشمگیر و فراگیر و دولت های شیلی و اروگوئه بطور نسبی موفق شده اند که با برنامه ریزی های اجتماعی - خدماتی در بهبود وضعیت معیشتی طبقات فرودست کار و زحمت نقش فعال ایفا کرده و دست " نامرعی " بازار " آزاد " را تا آنجا که قادر بوده اند قطع سازند . دسترسی دانشجویان برابری طلب و سوسیالیست ایران به این اطلاعات بویژه از طریق اینترنت ، در اعتلای آگاهی آنان و اندیشه های چپ مارکسیستی و گسترش جنبش سوسیالیستی در دانشگاههای ایران در نیمه دوم ۱۳۸۰ (دهه ۲۰۰۰ میلادی) نقش به سزائی داشت .

۲۲ - دانشجویان چپ - مارکسیست ایران در این دوره (۱۳۸۳ - ۱۳۸۶) به پژوهش های عمیق درباره کشورهای چپ گرای آمریکای لاتین دست زده و به جمع بندی های جامع و فراگیری دست یافته اند . آنها با استفاده از این جمع بندی ها و نتیجه گیری ها ، و با دامن زدن به بحث ها و تبادل نظر بین خود و " لیبرال های " درون جنبش دانشجویی (عمدتاً دانشجویان طرفدار جناح اصلاح طلبان و جناح راست میانه

معروف به کارگزاران) که در داخل جنبش با تاسی و آموزش های نئولیبرالی فریدمن (گروه مکتب شیکاگو) و رهنمودهای بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی ، آزاد سازی اقتصاد و خصوصی سازی را تنها چاره حل مشکلات و رهایی ایران از توسعه نیافتگی می دانستند ، موفق گشتند که موقعیت متفوق دانشجویان طرفدار جناح های درون حاکمیت را به نفع گرایشات چپ - مارکسیستی به چالش جدی بطلبند . مضافاً در جریان این بحث ها و تبادل نظرها بود که دانشجویان سوسیالیست در آستانه برگزاری مراسم شانزده آذر (روز دانشجو) موفق گشتند که رهبری خط " لیبرال ها " را (که از طریق شباهت سازی رهبری دولت های چپ ضد امپریالیست و ملی گرای ونزوئلا ، اکوادور و بولیوی با دولت " بناپارتنی " و مافیای نظامی - روحانی احمدی نژاد ، سعی داشتند اهمیت و اعتبار اوج گیری گرایشات چپ از اذهان و افکار دانشجویان ایران را بزدایند) کاملاً با شکست روبرو سازند .

۲۳ - دیگر از طیف هایی که در این دوره موقعیت ممتاز و اهمیت خود را در بین دانشجویان از دست دادند ، طیف های طرفدار خط " روشنفکری دینی " از یک سو و طیف مبلغین و مروجین گفتمان " پست مدرن " از سوی دیگر بودند . به نظر نگارنده ، ناکامی طرفداران این دو طیف در جلب دانشجویان به سوی اندیشه های خود به طور غیر مستقیم در پیروزی ها و موقعیت های جناح چپ مارکسیستی نقش به سزائی در سال های ۱۳۸۷ - ۱۳۸۲ خورشیدی داشت . از اوایل دهه ۱۳۷۰ خورشیدی ، امواج گوناگون اندیشه های پست - مدرنیستی (که در واقع گفتمان های متنوع عصر سرمایه داری در فاز جهانی تر شدن سرمایه در دوره بعد از پایان جنگ سرد را در بر می گیرند) به ایران بویژه دانشگاهها نیز رسید . باید توجه داشت که در آن دوره مروجین روشنفکری دینی که عمدتاً از سوی حلقه های نشریات " کیان " و " آئین " اندیشه های خود را در میان دانشجویان رواج می دادند ، با استفاده از گفتمان پست مدرنیست ها در توضیح و توجیه اندیشه های خود از توانائی چشمگیری برخوردار بودند . ولی در جریان سال های ۱۳۸۴ - ۱۳۸۷ ، طیف روشنفکری دینی با افول دولت اصلاح طلبان به مثابه شکل واقعا موجود مردم سالاری دینی از یک سو و زیر سؤال قرار گرفتن جدی اندیشه های پست - مدرنیستی (بویژه ارتجاعی ترین وجه آن مبنی بر نفی عقلانیت تجدد طلبی و دست آوردهای رهاییبخش مبارزات طبقاتی و ملی) توسط مارکسیست های پی گیر در جهان ، از سوی دیگر توخالی بودن و بی ربطی مواضع و گفتمان های این دو طیف را نیز در بین دانشجویان به نمایش گذاشت . افشای جنبه های ارتجاعی این طیف ها توسط بقایای چپ - مارکسیستی دهه های ۱۳۶۰ - ۱۳۵۰ ایران در دهه ۱۳۸۰ نیز نقش به سزائی در جذب دانشجویان جوان

به سوی اتخاذ مواضع و بینش های سوسیالیستی ایفا کرد .

۲۴ - امروزه بیش از هر زمانی در تاریخ سی ساله جمهوری اسلامی سرمایه روشن گشته است که صرفا سرکوب و حذف فیزیکی نیروهای چپ - مارکسیستی در دهه خونین ۱۳۶۰ خورشیدی نتوانست حذف کامل فعالان ، تشکل ها و حلقه های چپ - مارکسیستی را در عرصه های عمومی و در گستره های نشر و ترجمه آثار مارکسیستی ، به دنبال داشته باشد . روشنفکران چپ - مارکسیستی ایران که به خاطر جو حاکم خفقان و هیستری ضد کمونیستی و ضد ملی گرایی امت گرایان حاکم امکان فعالیت سازمانی نداشتند به فعالیت انتشاراتی و ترجمه روی آورده و تلاش کردند که در زمینه های ادبیات بویژه در حیطه داستان های کودکان ، ره گشای درهای بسته گردند . این شهروندان متعهد به آرمان ها و آرزوهای سوسیالیستی در جریان سال های سانسور و خفقان ضد کمونیستی دهه ۱۳۶۰ و سپس دهه ۱۳۷۰ خورشیدی ، چون نمی توانستند تشکل ها و ارگان های سازمانی و گروهی خود را داشته باشند در نتیجه به انتشار نوشتارهای خود در نشریات " آدینه " ، " جامعه سالم " و دیگر مجلات تخصصی مانند " نقد نو " ، " صنعت حمل و نقل " و... پرداختند . این چپ های مارکسیست قدیمی با ترجمه و تلخیص تاریخ صد ساله جنبش مارکسیستی در جهان و ایران (که اتفاقا بعد از فروپاشی شوروی و تبدیل چین به یک کشور سرمایه داری ، سردمداران جمهوری اسلامی بدون واژه و ترس از حضور بدیل اجازه چاپ فراینده این ترجمه ها و تلخیص ها را می داد) توانستند به عامل موثر دیگری در شکلگیری و احیای موج جدید گرایشات چپ - مارکسیستی در دانشگاه های ایران تبدیل گردند . به کلامی دیگر ، دانشجویان مارکسیست پس از حدود صد سال از آغاز جنبش کارگری و کمونیستی در ایران قادر گشتند دوباره طیف گسترده ای از فعالیت ها و آثار معتبر مارکس ، انگلس ، گرامشی ، هوشی مینه ، چه گوارا و... را از یک سو و روشنفکران تاریخ جنبش کمونیستی ایران از غفارزاده ، حیدرعمواوغلی ، سلطان زاده و ... گرفته تا تقی ارانی ، پیشه وری و... را بخوانند .

۲۵ - زندگی اجتماعی چپ های مارکسیست در سال های حکومت اصلاح طلبان (۱۳۸۴ - ۱۳۷۶) به چندین علت دیگر رونق یافته و غنی تر گشت که در اینجا به اهم آنها اشاره می کنیم :

- به غیر از وجود رو به رونق رسانه های چاپی که در آنها مارکسیست های نسل ماقبل از انقلاب فرصت یافتند که مقولات مربوط به جنبش مارکسیستی را به بحث گذاشته و در اختیار مارکسیست های جوان دانشگاهها بگذارند ، احیای کانون نویسندگان ایران و برگزاری مجمع عمومی آن نیز در این دوره در رشد گرایشات مارکسیستی در دانشگاهها بین جوانان نقش خوبی ایفا کرد . چندین بار در این زمان بیانیه

هائی از موضع عمومی برابری طلبی و آزادیخواهی از سوی کانون نویسندگان منتشر شد که به رشد فکری و گسترش دیدگاههای مارکسیستی بین دانشجویان کمک کرد. نباید تصور کرد که کانون نویسندگان یک نهاد مارکسیستی و یا حتی سوسیالیستی بود. ولی افراد فعالی از جنبش چپ - مارکسیستی که در کانون فعال بودند، در این دوره فرصت پیدا کردند که با مصاحبه ها و نوشته های خود هر از چند گاهی نظرگاه ها و چشم اندازهای سوسیالیستی را در متن رسانه های صوتی، چاپی، و بصری قرار داده و با دانشجویان ارتباط برقرار سازند - بدون تردید، عمومی تر شدن اینترنت و ورود این رسانه همراه با رواج رسانه بصری ماهواره در فضای سیاسی ایران در این مدت باعث گشت که جوانان ایران که دارای گرایشات مارکسیستی بودند، با ارگان ها و سایت های تشکل ها، سازمان ها و احزاب مارکسیست ایران که در خارج از مرزهای ایران استبداد زده فعالیت داشتند، آشنا گشته و به مخاطب خاص آنها تبدیل گردند. به جرات می توان اذعان کرد که در این دوره، دانشجویان جوان که صرفا با پژوهش های مستقل خود به کسب اندیشه ها و افق های مارکسیستی و سوسیالیستی نایل آمده بودند، ناگهان از طریق اینترنت با سازمان های متنوع چپ - مارکسیستی ایرانی برون مرزی که تا آن زمان "اسطوره های دور از دسترس"، غیر واقعی و غیر قابل شناسائی در ایران بودند، ارتباط برقرار سازند.

- رواج وبلاگ نویسی در بین دانشجویان دانشگاههای ایران در این دوره که در زیست سیاسی و فعالیت های اجتماعی چپ - مارکسیستی آنها نقش قابل توجهی ایفا کرد، یکی از اثرات برجسته حضور اجتماعی اینترنت در جامعه ایران بود. شایان ذکر است که وبلاگ نویسی با اینکه در کشورهای مرکز شکل گرفته و رشد یافت، ولی هیچوقت در زندگی سیاسی و فرهنگی جوانان کشورهای مرکز آن تاثیر عمیقی را که در کشورهای پیرامونی در زیست سیاسی و زندگی اجتماعی جوانان گذاشت، نتوانست به جا بگذارد. وبلاگ نویسی امروز در کشورهای پیرامونی از مکزیک و کلمبیا در آمریکای لاتین گرفته تا کشورهای ایران، لبنان، هندوستان، نپال و... نقش بزرگی در اشاعه اندیشه های رهاییبخش منجمله دیدگاههای چپ - مارکسیستی، در میان جوانان ایفا می کند.

- یکی دیگر از پدیده هائی که در زیست سیاسی و زندگی اجتماعی جوانان متمایل به گرایشات چپ مارکسیستی در سال های اخیر تاثیر گذاشته و در رشد روبه جلوی آنها نقش ایفا کرده است، برگزاری مراسم بزرگداشت روزهای مهم تاریخی (مثل روز شانزده آذر، شانزده دی و...) از یک سو و بزرگداشت مقام و موقعیت افراد شاخص و بسیار

محبوب در تاریخ مبارزاتی مردم ایران (مثل مصدق ، تختی ، فروغ فرخزاد ، صفرخان و...) از سوی دیگر ، در فعال نگاه داشتن جریان‌ی که مانع فراموشی سرکوب‌ها هم دوران رژیم پهلوی‌ها و هم رژیم جمهوری اسلامی است ، بسیار موثر بوده و بصورت غیر مستقیم در گسترش اندیشه‌های چپ عام در بین دانشجویان نقش داشتند . مراسم خاوران (گورستانی در حاشیه تهران که بسیاری از اعدام شدگان سال‌های ۱۳۶۰ بویژه جانبختگان کشتار ۱۳۶۷ ، در آنجا خفته اند) که توسط مادران ، همسران و خویشاوندان جانبختگان تا این اواخر هر سال دوبار در این مکان برگزار می‌گشت ، آگاهی جوانان را از درجه ستم‌گری و ماهیت ضد سوسیالیستی جناح‌های مختلف درون حاکمیت اعتلاء داده و آنها را به مبارزه در راه استقرار عدالت اجتماعی با چشم انداز سوسیالیستی راغب تر ساخت.

۲۶ - تعمیق شکاف بین ثروت و فقر مخصوصا در دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ یکی دیگر از علل گرایش به اندیشه‌های برابری طلبانه چپ مارکسیستی در محافل دانشگاهی گشت . اساسا شکاف اندازی و خصلت قطب بندی کننده سرمایه که سال‌ها برای جوانان یک مقوله ذهنی بود ، در دهه ۱۳۸۰ به شکلی کاملا عینی به آنها تضادهای طبقاتی را نمایان و آشکار ساخت . در صد بسیار بزرگی از جوانان که در فردای پایان تحصیلات دانشگاهی دورنمای شغلی مناسب و امنی را برای خود متصور نگشته و امر بیکاری مزمن و فراگیر را لمس کردند ، بیش از پیش متوجه تعمیق تضادهای طبقاتی و نابرابری‌ها گشتند .

بعد از انتخاب احمدی نژاد به ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۴ ، دانشجویان که خود را از توهم وعده و وعیدهای دولت خاتمی رها ساخته بودند ، متوجه شدند که این دفعه احمدی نژاد موفق شد بخش بزرگی از خرده بورژوازی سنتی و تهیدستان شهر و روستا را با طرح برنامه‌های توهم انگیز پوپولیستی " عدالت اجتماعی " ، " دولت مهرورزی " و... به سوی حمایت از خود و نظام جمهوری اسلامی سرمایه جذب کند .

ولی دیری نگذشت که دانشجویان سوسیالیست با خوشحالی متوجه شدند که بخش بزرگی از تهیدستان ، کارگران و خرده بورژوازی بویژه در شهرها ، به ماهیت وعده و وعیدهای دولت مهرورز پی برده و از توهم بیرون آمده اند . این توهم زدائی در بین فرودستان و کارگران ، دانشجویان چپ گرا را در گسترش اندیشه‌های سوسیالیستی خود در بیرون از صحن دانشگاه راغب تر ساخت . زیرا این دانشجویان شاهد این امر گشتند که اگر برای روشنفکران ، زنان و خود دانشجویان طرفداران خاتمی حداقل پنج تا شش سال طول کشید تا از توهم بیرون آمده و علنا " عبور از خاتمی " را مطرح کنند ، برای کارگران و

تهیدستان فقط دو سال طول کشید که گسترش وحشتناک فقر، گرانی و بیکاری سال های ۲۰۰۸-۲۰۰۶ را حاصل سیاست های سرمایه دارانه، روند فلاکت بار خصوصی سازی بدانند. آگاهی دانشجویان از توهم زدائی بین کارگران به قدری فراگیر گشت که شعارهای برخی از تجمعات آنان به سمت بیان خواسته های طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان پیش رفت. البته ارتباطات متعدد برخی از فعالین تشکل های کارگری با دانشجویان مارکسیست در انتخاب و بیان این خواسته ها بسیار موثر افتاد. امروزه با اینکه دولت ضد کارگری جمهوری اسلامی تلاش می کند که از حرکت کارگران در راستای تشکل یابی و پی گیری خواسته های صنفی خود با اعمال سرکوب، ارباب، دستگیری و آدم ربائی جلوگیری به عمل آورد، ولی بررسی گزارشات وبلاگ نویسان دانشجویی متعلق به گرایشات چپ مارکسیستی نشان می دهد که دانشجویان در گستره مقاومت و مبارزات سازماندهی شده تشکل های کارگری شرکت فعال دارند.

جمبندی ها و نتیجه گیری ها

۲۷- اوضاع سیاسی و اجتماعی کنونی ایران، تضادها و تنش های طبقاتی موجود و رشد آنها در نقاط مختلف و در بین اقشار گوناگون مردم، در بین کارگران، زنان و دانشجویان همراه با تظاهرات و اعتراضات وسیع و متنوع آنان با توجه به این امر که امروزه در هیچ کشوری در خاورمیانه و حوزه اقیانوس هند جنبش کارگری مستقل کارگری و جنبش چپ - مارکسیستی در بین دانشجویان به اندازه ایران وسیع، فراگیر و مستقل از دولت نیست، شرایطی در درون ایران بوجود آورده که همنوائی، همکاری و اتحاد عمل بین کلیه جریانات مارکسیستی ایرانی برون مرزی را به یک ضرورت مهم سیاسی تبدیل کرده است.

هم اکنون حاکمان و صاحبان قدرت با استمرار روش های ضد کارگری و ضد ملی و اعمال قوانین برآمده از امت گرائی ولایت فقیه نه تنها بصورتی گسترده و خطرناک مدافعان برابری، آزادی، حق تعیین سرنوشت و استقرار حاکمیت ملی را سرکوب می نمایند بلکه درخواست های مسالمت آمیز و معیشتی آحاد جامعه، بویژه کارگران و دانشجویان و زنان را نادیده گرفته و یا آنها را سانسور می کنند. آنها مشخصا در چهار سال گذشته (۲۰۰۸ - ۲۰۰۴ میلادی) از سازمان یابی تشکل های کارگری، دانشجویی و زنان با خشونت آشکار و پنهان ممانعت کرده، بدون توجه به باورهای مذهبی و فرهنگی اقشار مختلف مردم بر اعمال آموزش های جمهوری اسلامی (که چیزی غیر از یک دیدگاه خاص سرمایه داری نیست) اصرار می ورزند و شکل خاصی از نهادها و سازمان های اقتصادی و اجتماعی را که همگی به ضرر بخش های وسیع جامعه هستند تشکیل می دهند. این حاکمان در سی سال

گذشته بویژه در بیست سال اخیر ، نابرابری های طبقاتی ، ملی و جنسی را در ابعاد گوناگون به نفع نظام جهانی سرمایه و نهادهای فلاکت بارش (بانک جهانی ، صندوق بین المللی پول و ...) بسط داده و با تحریف تاریخ مبارزاتی مردم ایران در جهت رواج اغتشاش فکری بین جوانان گوی سبقت را از حامیان و ایدئولوگ های رژیم پهلوی ها ربوده اند . حاکمان مستبد درآمدهای کلان از فروش منابع ملی را در راستای افزایش رفاه و زندگی پر از عزت و جلال " آقایان و آقازاده های " هیئت حاکمه و به زیان نیروهای کار و زحمت که تحقیقا ۸۵ در صد جمعیت ایران را تشکیل می دهند ، هزینه می کنند .

۲۸ - این وضعیت همراه با توهم زدائی در اذهان و افکار عمومی و افزایش عدم رضایت عمومی از حاکمان و صاحبان قدرت ، موجبات تعمیق شکاف بین دولت با مردم را فراهم ساخته است - در یک کلام ، توده های مردم بویژه کارگران و دانشجویان خواست تغییر و دگردیسی را در محاورات روزانه خود مطرح می کنند و با گذشت زمان و افزایش سرکوب ، بیکاری و تورم دامنه و گستره این خواسته وسعت بیشتری می گیرد . در حال حاضر ، مردم ایران همراه با روندهای متحول جهانی بیش از پیش آزادی ، حاکمیت ملی و استقرار از محور نظام سرمایه را مطالبه می کنند و به حکم تجربه و آزمون های تاریخی ، تحقق این اهداف را منوط به سازماندهی یک بدیل مناسب عملی می دانند . آنها از چالشگران و فعالین چپ مارکسیست و طرفداران حق تعیین سرنوشت و استقرار حاکمیت انتظار دارند که هر چه زود تر در جهت تعبیه یک بدیل روشن و قابل اتکا برای شکل و سازماندهی این نیروی بزرگ متعلق به کار و زحمت را در ایران آغاز کنند .

۲۹ - بدون تردید ضرورت همنوایی ، همکاری و اتحاد عمل و حتی وحدت های سازمانی و تشکیلاتی بین فعالین و چالشگران ایرانی ضد نظام جهانی سرمایه که با کلیت جمهوری اسلامی سرمایه خط کشی نمایان دارند ، همواره مد نظر بوده و در سی سال گذشته مخصوصا در ده سال گذشته ، تلاش هایی نیز صورت پذیرفته است که قابل تحسین می باشند . اما این تلاش ها به خاطر موانع و عواملی که بحث درباره آنها می تواند رهگشا باشد ، عملا حاصلی در بر نداشته اند . به نظر نگارنده این موانع و عوامل همراه با محدودیت های متعدد که علیرغم همه ضرورت ها امر همنوایی ، همکاری و اتحاد در درون خود نیروهای چپ مارکسیستی را از یک سو و بین کلیه طیف چپ مارکسیستی و طیف های مختلف طرفدار حق تعیین سرنوشت و حاکمیت ملی را از سوی دیگر معوق گذاشته اند ، باید مورد بررسی و بحث قرار گیرند . در شماره های آینده این نشریه ، چند و چون این عوامل و محدودیت ها به طور مبسوط و جامع مورد بررسی قرار خواهد گرفت. زیرا بدون برطرف ساختن

این محدودیت ها و موانع و ایجاد یک بدیل مردمی تحت رهبری متشکل ، از خود گذشته ، پیشرو و مورد اعتماد توده های وسیع مردم ، امکان آزادی بشریت زحمتکش ایران هم از زیر یوغ جمهوری اسلامی سرمایه در ایران و هم از محور فلاکت بار نظام جهانی سرمایه نمی تواند میسر گردد .

۳۰ - ولی همنوائی ، همکاری و اتحاد جریانات چپ مارکسیستی و همکاری آنها با نیروهای طرفدار استقرار حاکمیت ملی (که به روشنی با نظام جهانی سرمایه از یک سو و جمهوری اسلامی سرمایه از سوی دیگر ، هم در عمل و هم در حرف مرزبندی کرده اند) می تواند امکان ایجاد و رشد چنین رهبری متشکل را تضمین سازد .

۳۱ - اکنون پس از سی سال استبداد ، رژیم اسلامی سرمایه در رکود اقتصادی فلاکت بار و نزدیک به بحران کامل (تورم ، بیکاری ، گرسنگی و...) فرورفته و خود را در مقابل امواج خروشان اعتراضات عظیم و فراگیر کارگری ، جنبش های برابری طلبانه دانشجویی و کمپین های زنان ایران عاجز یافته و دوباره به آخرین حربه خود یعنی سرکوب مردم توسل جسته و برای بقای خود این دفعه به دامن " مافیای نظامی - اقتصادی " رژیم که مهره اصلی نظام جهانی سرمایه و پروسه فلاکت بار گلوبولیزاسیون و خصوصی سازی در ایران است ، پناه برده است .

۳۲ - بدین خاطر کانون های مربوط به چپ های مارکسیست چه در داخل ایران و چه در خارج از ایران همراه با حلقه های مترقی ، برابری طلب و طرفداران استقرار حاکمیت ملی باید به این امر مثبت و امیدوار کننده توجه کنند که به همت استقامت و پایداریشان در برابر تعرضات و تبلیغات مسموم کننده حامیان و ایدئولوگ های سرمایه داری جهانی و سرکوب رژیم جمهوری اسلامی امروز امواج فراگیر تنش ها و اعتراضات جنبش های کارگری ، سوسیالیستی ، زنان و... شرایط ابراز وجود و ایجاد تشکل های پیشرو و مورد اعتماد را فراهم ساخته است .

در نتیجه ، به نظر نگارنده ، نیروها و جریانات مارکسیستی ایران و دیگر نیروهای پیشرو بیش از هر زمانی در بیست سال گذشته می توانند راحت تر و با آسودگی خاطر منافع سیاسی و خواسته های اقتصادی و اجتماعی کارگران و دیگر زحمتکشان ایران را به منافع تنگ تشکیلاتی ، دغدغه های گذشته گروهی و عادات نکوهدیده سکتاریستی ترجیح داده و خود را بعد از یک " خانه تکانی " موثر و جدی برای برپائی یک ستاد رهبری دسته جمعی آماده سازند .

منبع:

اخبار روز: www.akhbar-rooz.com
آدینه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۸ - ۱ می ۲۰۰۹